

پانزده سال گذشت ...
به یاد غلامحسین ساعدی



۱۳۶۴ - ۱۳۱۴



عکس از جمشید گل‌مکانی

آرامش در تبعید ... پر لاشنز آبان ۱۳۶۴



عکس از جمشید گل‌مکانی

زنان

یازدهمین کنفرانس بنیاد پژوهش‌های زنان:

زن ایرانی در دو دههٔ اخیر و چشم انداز آینده

زهره ارشادی

یازدهمین کنفرانس بنیاد پژوهش‌های زنان ایران با عنوان «بررسی مطالعات و مبارزات فمینیستی زنان ایرانی در دو دههٔ اخیر و چشم انداز آینده» از ۱۵ تا ۱۸ ژوئن ۲۰۰۰ برابر با ۲۶ تا ۲۹ خرداد ۱۳۷۹ با شرکت تعداد کثیری از زنان و مردان ایرانی که از کشورهای مختلف آمده بودند در دانشگاه کالیفرنیا در برکلی، برگزار شد.

همه ساله در محل تشکیل کنفرانس کمیته ای محلی برای سازماندهی کنفرانس تشکیل می شود، که با همکاری خستگی ناپذیر گلناز امین (مسئول بنیاد)، کنفرانس را سازماندهی می کنند. اعضای کمیتهٔ اجرایی کنفرانس سال ۲۰۰۰ عبارت بودند از جمیله داودی، ملیحه رزازان، شرارهٔ شاهرخی ترانهٔ روستا، فریناز تأییدی و افسانهٔ موسوی.

این کمیته با همکاری بی دریغ تعدادی از فعالین جنبش زنان ایران از جمله افسانهٔ کلانتری، دلناز آبادی، حمیداحیا، مونا آفاری، مریم اویسی، نورا بیانی، پرنیان تأییدی، بیژن جرجانی، زهره جواهریان، کیومرث حکیم، حسین خسرو جاه، شیریندخت رادی، سیما شاخساری، شعلهٔ شاهرخی، همایون شهری، ستارهٔ صرافان، عنایت کتولی، میترا کریمی، سپیدهٔ کوشا، مهدی مرتضایی، پوران مهدیزاده، فرح، نانسی هرماچیو، ترانهٔ همامی، مدت بیش از یکسال برای تدارک برگزاری این کنفرانس زحمت کشیدند. به حق کنفرانسی برابر بود و با موفقیت بیایان رسید.

روز پنجشنبه ۱۵ ژوئن، کنفرانس برنامهٔ خود را با نمایش دو فیلم «زینت» و «مکرمه» ساختهٔ ابراهیم مختاری آغاز کرد.

قیلاً از تهمینهٔ میلانی برای نمایش فیلم «دو زن» دعوت شده بود و کمیتهٔ محلی زحمات زیادی جهت برنامه ریزی مسافرت و تهیه ویزای خانم میلانی کشیده بود. متأسفانه ایشان نتوانستند به دلایل شخصی در کنفرانس شرکت کنند.

دو فیلم «زینت» و «مکرمه» مورد استقبال فراوان شرکت کنندگان قرار گرفت. هر دو فیلم از دو شخصیت واقعی الهام گرفته است.

زینت اولین فیلم بلند داستانی ابراهیم مختاری است که بر پایه داستان زندگی زینت، بهمدار مرکز بهداشت یک روستای ساحلی جنوب ایران ساخته شده است. عشق زینت به کارش و سخت کوشی اش، سرانجام موانع بسیاری را که فرهنگ و عرف محل، ابتدا به وسیله پدر و مادر و سپس همسر و مادر شوهر، سر راه کار کردن او ایجاد می کنند، کنار زده و حضور خود را در محیط کار ضروری و برای روستاییان حیاتی نشان می دهد. «مکرمه» داستان زندگی پیرزنی بی سواد از روستاهای مازندران است که با از دست دادن گاو محبوبش به نقاشی روی می آورد و با فرو رفتن در خاطرات شخصی و افسانه های بومی مردمش، نقشهای زیبا و رنگین را به تصویر می کشد. او کار نقاش را ابتدا با گل و پهن شروع می کند و سپس با استفاده از رنگهایی که پسرش برای او می خرد، داستان زندگی خود و هوو و شوهرش و می توان گفت کل روستا را روی دیوار خانه اش به تصویر می کشد. از این راه نقبی می زند به مناسبات و مشکلات بخشی از زنان روستاهای ایران.

روز جمعه ۱۶ ژوئن برنامه کنفرانس با خوش آمد گویی جمیله داودی یکی از اعضای کمیته برگزارکننده آغاز شد. او گفت: «قبول مسؤولیت برگزاری کنفرانس امسال در برکلی، تبلور اعتقاد به شیوه دموکراتیک، جو دوستانه و فضای باز دیالوگ در کنفرانسهای پیشین بنیاد، بود. ... قدم به جلو گذاشتن برای برگزاری این کنفرانس در یک سال پیش، چند اصل مهم را به همراه داشت، ترویج دموکراسی در کلیه عرصه های کارمان؛ گرد هم آوردن مجموعه ای از پژوهشها، آرا و عقاید متنوع مربوط به موضوع کنفرانس؛ توجه به مسائل نسل جدید و شرکت این نسل در کنفرانس؛ اهمیت ویژه به هنرهای تجسمی و برجسته کردن آن در دو گالری؛ و تقویت روحیه همکاری بین فعالین منطقه. آنچه در این سه روز شاهد آن خواهید بود کارنامه ی تلاش یک ساله ما و کلیه فعالینی است که در این مهم ما را یاری رساندند و در کلیه فراز و نشیبها با ما همدل و یکپارچه بوده اند...»

میز گرد جوانان

ویژگی کنفرانس امسال حضور نسل دوم زنان ایرانی پناهنده و مهاجر در کنفرانس بود. آنها در میز گردی به نام «زن جوان» شرکت کردند. گرداننده این میز گرد افرا افشاری پور بود. او متولد ۱۹۷۴ است و در سن ۱۰ سالگی همراه خانواده به آمریکا مهاجرت نمود. افرا از دانشگاه کلمبیا دکترای حقوق گرفت و هم اکنون در دادگاه پژوهشی فدرال در شهر میامی کار می کند. در این میز گرد پانته آ جاویدان، رها جرجانی، سارا علیزاده، شفق معیل، نوشین سعادت، الهه شهبابی، شرکت داشتند.

حاصل نشست زنان جوان ضبط برنامه ای ویدیویی بود که در آن از تجربیات خود به عنوان زن نسل دوم مهاجر در آمریکا صحبت می کرده اند. آنها تصمیم دارند فیلم مستندی از وضعیت زنان ایرانی نسل خود در آمریکا بسازند. حضور زنان جوان در برنامه کنفرانس باعث شد که

امسال تعداد قابل توجهی از جوانان از نقاط مختلف آمریکا در کنفرانس شرکت کنند. این برنامه سرآغاز خوبی است که نسل دوم زنان ایرانی در خارج از کشور را به هم نزدیک کند و هویت مشترکی به آنها بدهد، در صورت ادامه کار بستری مناسب برای تحقیق و مکاتبات نسل جوان ایرانی در خارج از کشور باشد.

آموزش و پرورش

اولین سخنران جمعه ۱۶ ژوئن سعید پیوندی استاد دانشگاه پاریس ۸ بود که در مورد «آموزش و جنبش اجتماعی زنان در ایران» صحبت کرد. او در بخشی از سخنان خود گفت: «ویژگی اصلی آموزش بعد از انقلاب در ایران سمت گیری ایده اتولوژیک آن است».

- در ایران امروز مدرسه بیش از آن که یک پدیده آموزشی باشد یک پدیده سیاسی است؛

- در قوانین آموزش ایران جداسازی دختران و پسران یک اصل است؛

- دختران در ایران امروز نمی توانند در دوره دبیرستان به رشته های فنی وارد شوند؛

- در کتابهای راهنمایی ۹۷٪ موارد مربوط به راهنمایی شغل برای مردان است؛

- در متون کتب درسی، زن همیشه فرو دست است و تابع نظم مردانه جهان؛

- آموزش زنان در ایران از رشدی فوق العاده برخوردار بوده است. تعداد زنان با سواد ایرانی از ۷٪ در سال ۱۹۵۶ به ۷۴٪ در سال ۱۹۹۶ رسیده است.

- فشارهای اجتماعی موجود بر زنان ایرانی به جای اثر منفی و بیزاری زنان سبب تأثیر مثبت شده و زنان بیشتری به آموزش روی آورده اند؛

- نسبت دختران دانش آموز در ایران از ۲۸٪ در شروع انقلاب به ۴۷٪ رسیده است. و در عرصه تحصیلات دانشگاهی از ۵۵۰۰۰ نفر به بیش از نیم میلیون، یعنی بیش از نصف جمعیت کل دانشجویان ایران رسیده است؛ و

- یکی از عوامل مهم رغبت فوق العاده زنان ایرانی به آموزش آنست که آموزش وسیله ای مهم برای حضور آنها در عرصه اجتماع است.

میزگرد زنان هنرمند

جلسه بعد از ظهر جمعه با میزگرد زنان هنرمند شرکت کننده در کنفرانس که آثار آنها در دو نمایشگاه «بازتابی از درون» و «فراسوی مرزها» به نمایش گذاشته شده بود، شروع شد.

در این دو نمایشگاه آثار بیش از ۳۷ زن هنرمند ایرانی به نمایش گذاشته شد. علیرغم این که هنرمندان از چهارگوشه دنیا آمده بودند و بالطبع آثار آنها تحت تأثیر فرهنگ محل زندگی آنهاست و این آثار به سبکهای مختلف خلق شده اند، حس مشترکی در تمامی این آثار منعکس بود - و آن جنبه های گوناگون ستمی است که بر زنان ایرانی وارد شده و مقاومت آنان را برانگیخته است. کارهای ارائه شده بنظر من از کیفیت نسبتاً بالایی برخوردار بود.

هنرمندان به اختصار به معرفی خود و آثار خود پرداختند و سپس به پرسش علاقه مندان در مورد آثار خود پاسخ گفتند. کارهای سودابه اردوان که در زندان از موی سر خود قلم مو ساخته و

از عصاره چای کیسه ای به جای رنگ نقاشی استفاده کرده است، بسیار مورد توجه شرکت کنندگان قرار گرفت. سودابه اردوان در سال ۱۳۶۰ (۱۹۸۱) بازداشت و به دو سال زندان محکوم شد، ولی به دلیل مقاومتش در زندان ۸ سال در اسارت ماند. او مخفیانه با هر وسیله ممکن نقاشی کرد و خاطرات زندان را به تصویر کشید. او گفت که نقاشیهایش حاصل کمک و یاری هم بدانش بوده است و بدون همکاری و ایثار آنها جهت تهیه کاغذ و قلم و هم چنین، خارج ساختن نقاشی ها به طور مخفیانه از زندان، به تنهایی ممکن نمی شد! (راجع به کارهای سودابه اردوان، مطلب دیگری در همین نشریه به چاپ رسیده است)

اعتراض به بازداشت مهرانگیز کار و شهلا لاهیجی

بنیاد پژوهشها بعنوان «بانوی برگزیده» امسال، نخست از بانو دلکش و سپس مهین اسکویی دعوت کرد که هیچکدام نتوانستند در کنفرانس حضور داشته باشند. لذا، در این قسمت برنامه از مهرانگیز کار و شهلا لاهیجی که در روزهای برگزاری کنفرانس در زندان بودند تجلیل و طی پیامی، کنفرانس، به شرح ذیل، خواستار آزادی بی قید و شرط آنها شد:

«در مقطع برگزاری یازدهمین کنفرانس بنیاد پژوهشهای زنان ایران، دو زن سرشناس جنبش زنان ایران، مهرانگیز کار محقق و حقوقدان و شهلا لاهیجی مسوول نشر روشنگران، که در سالهای مختلف سخنران میهمان این کنفرانسها بوده اند. به اتهامات موهومی دستگیر شده اند و دو ماه است که تحت شرایط غیر انسانی، در فقدان دارو و مراقبت های پزشکی، بدون مشاوره حقوقی، به جمع زندانیان سیاسی جمهوری اسلامی پیوسته اند.

بنیاد قدرت معنوی خود را وثیقه حمایت از تلاشهای عملی برای آزادی کلیه فعالین در بند جنبش زنان کرده و خواهد کرد. بنیاد و جمع حاضر خواهان آزادی فوری و بلاقید و شرط این زنان و دیگر زندانیان عقیدتی است.»

نامه ای از ایران

سپس نامه ای از ایران، «تحت عنوان سه نسل خواسته های زنان در بند!!» از نوشین احمدی خراسانی ویراستار نشریه حبس دوم، گاهنامه ای که از اسفند ۱۳۷۷ در تهران منتشر شده است، توسط ترانه روستا خوانده شد:

«سه نسل خواسته های زنان ایران، در نسل جدید تجلی یافته است. در آن دوران که اولین مدرسه دخترانه ایجاد شد، خواسته زنان حق تحصیل و ایجاد مدرسه برای دختران بود. اما جامعه مردانه با این خواسته، این گونه رو به رو شد:

- وقتی مدرسه دوشیزگان را بی بی خانم وزیرف در خانه شخصی اش در سال ۱۳۲۴ قمری تأسیس کرد، در همان سال مدرسه را بستند تا تربیت دختران را حبس کنند. اما به چه دلیل؟ - بر آن مملکت باید گریست که در آن دبستان دوشیزگان باز شده است»

- هنگامی که فروغ آذرخشی، حدود ۶۰ سال [کذا : ؟] پیش اولین مدرسه دخترانه را در مشهد در خانه اش تأسیس کرد، با چه چیز رو به رو شد؟ - لعن و تکفیر و تهدید به مرگ [...].

– وقتی ما هرخ گوهرشناس مدرسه ای دخترانه را تأسیس کرد، شوهرش چه کرد؟ – بر سر و سینه اش کوبید و گفت با این کاره‌ایت در آن دنیا جواب پدرت را چه بدهم؟
– هنگامی که نورالهدی منگنه در سال ۱۳۲۴ قمری [کذا]: [۱۳۴۲ قمری = اردی بهشت ۱۳۰۳ شمسی] نمایشی را به راه انداخت تا پول آن را صرف راه اندازی کلاس اکابر کند مورد هجوم مأموران قرار گرفت.

این نمونه هایی بود از مخالفت‌هایی که اولین خواسته زنان یعنی "حق آموزش" با آن مواجه شد. اما آن چه در نهایت اتفاق افتاد آن بود که مدارس دختران گسترش یافتند تا آن جا که نسل فعلی دختران جایگاه درخشانی در آموزش عالی بدست آورد.
در ادامه نامه خراسانی با ذکر نمونه هایی از کوشندگی زنان در کسب حقوق، به مشارکت سیاسی زنان اشاره شده است:

«خواسته مشارکت سیاسی زنان در دوران انقلاب ۵۷ که با مشارکت قابل توجه زنان در احزاب سیاسی همراه بود، با دو نوع مانع رو به رو شد. اول آن که، زنانی که در احزاب سیاسی غیر مذهبی بودند یا با حبس [و اعدام!] مواجه شدند و یا با "مهاجرت اجباری"، دوم آن که، نقش سیاسی زنان بعد از انقلاب، عملاً به نقش انتخاب کننده تقلیل یافت و از پست هایی مانند ریاست جمهوری و وزارت کنار گذاشته شدند.

گرچه تاریخ سه نسل خواسته زنان پر از موانع و مشکلات است، اما مملو از مقاومت نیز بوده است، و در حال حاضر نسل فعلی تمام سابقه سه نسل خواسته های زنان را حمل می کند.»
خراسانی در ادامه به تشابه تاریخ زن ایرانی با تاریخ تمام زنان جهان و این که در تمام دنیا زنان با موانعی همانند رو به رو شده اند می پردازد و با چند مثال تاریخی از سایر نقاط گیتی، و ذکر این نکته که هرگاه زنان خواسته اند میله های زندان "اندرونی" را بشکنند، میله های زندانی دیگر برایشان ساخته شده است، یادآور می شود که بازداشت مهرانگیز کار و شهلا لاهیجی نیز نشان این است که گویا شیوه ها وح موانع تغییری نکرده اند. در مقابل تأکید می کند:

«شاید اگر مردان قدرتمدار می توانستند جلو خواسته های نسل اول یعنی پیدایش مدارس زنان را بگیرند، دیگر زنانی به وجود نمی آمدند که اندیشه هایشان را بنویسند و خواهان مشارکت اجتماعی – سیاسی باشند؛ در نتیجه اکنون کتاب چاپ نمی کردند و حتا فکر هم نمی کردند. شاید اکنون عده ای تصور کنند که گذشتگان شان اگر "غیرت" بیشتری داشتند حالا "زبان زنان" به این "درازی" نمی شد که نتوان از آن جلوگیری کرد [...]»

اکنون جامعه زنان ایران می خواهند بدانند که به راستی «جرم» این دو زن چیست؟ [...] آیا جرم، "نوشتن" و "سخن گفتن" در مورد مسائل زنان است؟ [...] چرایی بازداشت آنان پرسشی است که در دل های ما زنان نجوا می کند اما قدرت بروز نمی یابد. زیرا نمی دانیم چطور بپرسیم که خود "گرفتار" نشویم، "ترس از گرفتاری" آفتی است که جامعه ما را تهدید می کند. اگر شرایط طوری است که اکنون زن ایرانی نمی پرسد ک هم جنسانش را به چه جرمی گرفته اند نه ناشی از بی توجهی آنان است که ناشی از "ترسی" است فرو خورده که قرن ها ملت ایران با آن خو

کرده اند و هنوز با وجود اتفاقات بسیاری که در این دو سه ساله اخیر افتاده است، "ترس" از لانهٔ ما بیرون نرفته است.

"ترس از گفتن" به رغم همه مسائل، طبیعتاً آفت است، آفتی که البته قدرتمندان را بیش از همه باید به وحشت بیاندازد، زیرا اگر پرسش‌ها و خواسته‌ها از کانالهای منطقی بروز نکنند، قبل از همه برای خود آنان مشکل ایجاد می‌کند، روشن است که در دراز مدت حرفهای در دل ماندهٔ انسانها مردابی به وجود می‌آورد که "مرعوب کننده" را قبل از همه در خود فرو می‌برد.

در جوامع دموکراتیک بخشی از مردم خواهان تغییرند و بخشی منافعشان به عدم تحول بسته است اما تعادل جامعه از آن رو برقرار می‌ماند که این دو نیرو با هم رقابت کنند و هر یک از منابع مشروعیت و پایگاه مردمیتری برخوردار باشد، پیروز شود. اما در جوامع نامتعادل این رقابت وجود ندارد در نتیجه دردها و فریادها متراکم می‌شود و به یک باره جامعه فرو می‌پاشد، هم از این رو هم به نفع فرادستان و هم فرو دستان است که پرسش‌هاشان را در سینه حبس نکنند و چون و چراهای خود را بیان دارند[...]

زنان در افغانستان

سخنران بعدی خانم شریفه شریف، محقق، استاد دانشگاه و مبارز افغانستانی بود. او ضمن سخنان خود اشاره کرد که سهم زنان در فقر و جنگ همیشه بیش از مردان است، او از رفتار خشن و ضد انسانی حکومت طالبان در مورد زنان افغانستان سخن گفت، از سنگسار، اعدام و شکنجه زنان و اینکه مجاهدین اسلامی افغانستان بلافاصله بعد از سقوط نجیب‌الله تهاجم به حقوق زنان را شروع کردند و گفت، مراقبتهای درمانی زنان در افغانستان محدود به یک بیمارستان در سراسر افغانستان است که توسط کادر زن اداره می‌شود. و اضافه کرد که، یک مرد افغانی که همسرش به فرزندانش در خانه خواندن و نوشتن یاد می‌داد، مجازات شد. [متأسفانه با وجود اهمیت موضوع در تهیه گزارش فقط به همین یادداشت کوتاه دست یافتیم]

سخنران میهمان

پس از شریفه شریف، آنجلا دیویس معترض مشهور دههٔ ۶۰ میلادی و استاد کنونی دانشگاه سخنرانی کرد او ضمن اظهارخوشحالی از شرکت در این کنفرانس گفت زنان ایرانی در راه مبارزه خود برای آزادی هرگز تسلیم نشده‌اند... و اضافه کرد در کمیته‌ای که برای فعالیت علیه حکومت شاه ایران در سالهای ۶۰ تشکیل شده بود، شرکت فعال داشته است و گفت:

«این روزها خیلی معمول نیست که علیه کاپیتالیزم صحبت شود، ولی من فکر می‌کنم وظیفه ما به عنوان فعال اجتماعی و پژوهشگر این است که نشان دهیم کاپیتالیزم چه اثرات شومی در زندگی ما به جای می‌گذارد.»

او گفت که زنان ایرانی در طول صد ساله گذشته بسیار پرتوان با مبارزات خود نشان دادند که بدون توجه به حقوق زنان دستیابی به دموکراسی امکان پذیر نیست.

شب جمعه نمایشنامه «مرگ و آن دختر» نوشته آریل دُرفمن به کارگردانی سپیده کوشان و شرکت پلا وارد، حمید اعیان و رهام شیخانی اجرا شد. سپیده کوشان از بنیانگذاران گروه دارک است که مدت ۱۵ سال به عنوان بازیگر، نمایشنامه نویس و کارگردان در این گروه فعالیت کرده است. از کارهای موفق او دو نمایش «اگر بروید تنها می مانم» و «مرغ سحر» است. آریل دُرفمن، رمان نویس، نمایشنامه نویس و محقق ادبی شیروی در سال ۱۹۷۳ بعد از سقوط آئنده به آمریکا مهاجرت کرد و تا سال ۱۹۹۰ در آنجا به تدریس در دانشگاه‌های مختلف پرداخت به دنبال تغییرات سیاسی در شیلی به کشورش بازگشت و نمایشنامه «مرگ و آن دختر» را نوشت. این نمایشنامه به سرعت معروف شد به بسیاری از زبانهای دنیا ترجمه شد و در کشورهای مختلف به اجرا درآمد.

پیام «بنیاد»

برنامه روز شنبه ۱۷ ژوئن با پیام گلناز امین، مسؤول بنیاد، آغاز شد. او به یاد معصومه تنگ لو (اسکندری) یکی از برگزار کنندگان کنفرانس سال ۹۹ در مونترال کانادا که در تصادف اتومبیل کشته شد، یک دقیقه سکوت اعلام کرد. و سپس گفت:

«در شروع قرن بیست و یکم و هزاره سوم میلادی بنیاد پژوهشهای زنان ایران هم ۱۱ ساله می شود.

کاش در سپیده دم تحویل قرن بیدار می شدیم و می دیدیم که سنگسار، حجاب، جنایات ناموسی، مثله جنسی، ازدواجهای قراردادی، تجاوز، کالا شدن جسم انسان در تجارت سکس کودکان و در پورنوگرافی و تن فروشی، و کلیه نهادها و قوانینی که برای کشتن جسم و روح ما وضع شده، کابوس گذشته های بشریت بوده و حالا بیدار شده ایم تا آینده را با فرض عشق و فارغ از خوابهای آشفته چند هزار ساله بسازیم [...]»

ما حق داریم برای آزاد شدن از این قیود بی صبر باشیم. بشریت مَترقی، قرن هاست که فرودستی زنان رانگ می داند [...] در کشور خودمان قرة العین یک قرن و نیم پیش حجاب را از سر برداشت و محافل و هسته های زنان از اوایل دوره مشروطیت برای ایجاد تغییرات پایه ای در بینش سنتی و مذهبی جامعه ایران و قوانین متأثر از آن کار کرده اند. در مقطع انقلاب ۵۷، حداقل دو نسل پیاپی زنان کارگر، استاد، پزشک، حقوقدان، معلم، هنرمند و نویسندگان در ساختن جامعه ایران و فرهنگ تجدد دست داشتند. به همین دلیل اجحافات قانونی و نهادی کردن تبعیضات قرون وسطائی نسبت به زنان به سوی مرتکبین این اشتباه بزرگ کمانه کرد. هزاران هزار زنی که نیم گامی از زندان تبعیضات تاریخی بیرون گذاشته بودند و می خواستند در شکل دادن به تاریخ کشور خود نقش داشته باشند خود را در زندانهای جمهوری اسلامی یافتند. اتهامات این زنان سیاسی بود، اما به شهادت ادبیات زنان، شخصیت انسانی، قدرت تعقل و استقلال رای این زنان نفی زنده و آشکار تصورات زندانبانان و شکنجه گرانشان درباره زن بود و خشونت و یژه ای را در آنها برمی انگیخت.

ایران زندان بزرگ زنان شد، اما زنان ایران از همان بدو امر، یعنی از هشت مارس ۱۹۷۹ علیه حجاب اسلامی به عنوان سمبل تجاوز به حقوق و حریم زنان به خیابان ها ریختند و هم اکنون نیز، با همه آن چه که بر جامعه ایران گذشت و نسلی که نابود شده و یا کشور را ترک کرده است، خیال به خانه رفتن ندارند.

[...] برزخ رقت بار جمهوری اسلامی در قبال مطالبات زنان باید برای افغانستان، عربستان سعودی، پاکستان و تمام دولتها و نیروهای ارتجاعی این بخش از جهان درس عبرتی باشد. در ۲۱ سال گذشته مبارزات و مقاومت‌های زنان ایران در داخل سازمان نیافته است، اما علنی، روزمره و بی وقفه بوده است. در خارج، شکل کار به سرعت از هسته های سیاسی و مطالعاتی محدود به مسائل ایران بیرون آمد. بسط یافت و تعمیق شد. زنان پناهنده ایرانی سریعاً از دستاوردهای جنبش زنان در کشورهای میزبان آموختند و تجربیات و نظرات خود را در آن دخیل کردند.

امروزه جنبش زنان ایرانی یکی از غنی ترین و زنده ترین بخشهای مبارزه زنان در سطح جهان است.

بنیاد پژوهشهای زنان ایران مفتخر است بگوید که با فراهم کردن امکان عرضه تحقیقات زنان، در این مورد نقش مهم و یگانه ای را ایفا کرده است [...] در این محدوده کوچک به آزادی بی قید و شرط اندیشه و بیان و آزادی عقیده و وجدان که در کشور ما جرم است و آرمان و آرزوی قلبی همه ماست نزدیک تر شده ایم.

۳۵ سال پیش فروغ نوشت: دستهایم را در باغچه می کارم، سبز خواهیم شد، می دانم، می دانم، می دانم. نشریات و فعالین نسل جوان زنانی که از زیر آوار بیست و یکسال محرومیت از پایه ای ترین حقوق انسانی قد راست کرده اند، جوانه هایی هستند که فروغ با این اطمینان، سبز شدنشان را وعده می داد. مقدمشان به میدان کار و مبارزه گرمی باد!»

مطالعات زنان ایران در تبعید

سپس شهرزاد مجاب استاد دانشگاه تورنتو (کانادا)، تحت عنوان «سیاست تئوری و تئوری قدرت سیاسی: دو دهه مطالعات زنان ایران در تبعید» صحبت کرد. و اما چکیده سخنان شهرزاد مجاب: تحول مطالعات زنان ایران در دو دهه گذشته در تبعید چشم گیر است. این دگرگونیها تا حد زیادی متأثر از تحولات سیاسی جامعه ایران و تحولات تئوریک و سیاسی در غرب و در سطح جهان بوده است. در دهه اول بعد از انقلاب، اکثر فمینیستها و فعالین سیاسی زنان برخورداردی رادیکال به قدرت سیاسی حاکم در ایران داشته و خواستار سرنگونی رژیم تئوکراتیک و جدایی دین و دولت بودند. از اواخر دهه ۱۹۸۰ تحت تأثیر عوامل گوناگون از جمله تحولات سیاسی و اقتصادی جهانی و چرخشهای تئوریک در دنیای آکادمیک و جنبشهای فمینیستی غرب، فمینیستهای ایرانی هم در برخورد به روابط جنسیت و قدرت حاکم در ایران چرخشی چشم گیر کردند. در پایان سال های ۱۹۹۰ صف آراییی مشخصی بین دو جهان بینی، «سیاست»،

«تئوری» و در شیوه تحقیق دیده می شود، یکی فمینیسم نقد گرای رادیکال و دیگری فمینیسم ایجابی و محافظه کار!... او گفت:

«سقوط رژیم سلطنتی و بر سرکار آمدن جمهوری اسلامی نقطه عطفی در مطالعات مربوط به زنان ایران شد. تجاوز به حقوق زنان در ایران باعث شد تا زن ایرانی به عنوان نیروی سیاسی مهمی در کشور مطرح شود. جنبش اخیر زنان ایران گامهایی به عقب برداشته است - امروز یک سری تئوری به ظاهر نو اما در واقع کهنه، زنان ایران را دعوت به سازش و پذیرش مردسالاری اسلامی می کند.

- من با رفرم و هر حرکتی که فشار حکومت را بر زنان کم کند موافقم، اما با رفرمیسم مخالفم».

شهرزاد مجاب سپس در مورد ویژگیهای کتاب شناسی، دو دهه مطالعات زنان در تبعید به کتابنامه موضوعی ارزنده ای که به کوشش افسانه هژبری و خودش تهیه شده است، پرداخت.

تأثیر خوابنامه ها در فرو دست سازی زنان

پس از شهرزاد مجاب، بنفشه حجازی، پژوهشگر و نویسنده و شاعر که برای شرکت در کنفرانس از ایران آمده بود سخنرانی خود را با عنوان «تأثیر خواب نامه، در فرو دست سازی زنان» آغاز کرد. بنفشه حجازی یکی از پرکارترین نویسندگان زن معاصر ایرانی است. از جمله، آثار او می توان از کتابهای زیر نام برد «به زیر مقننه: بررسی جایگاه زن ایرانی از قرن اول هجری تا عصر صفوی»، «زن به ظن تاریخ: بررسی جایگاه زن در ادبیات ایران باستان»، «به انکار عشق تو ناگزیرم»، و مجموعه شعر «رؤیای انار». او در بخشی از سخنان خود گفت:

«قرنهایست که زنان چشم به مردان دوخته اند و به تبع آن به جامعه مردسالار. قرنهایست که خود را مطابق میل آنان آراسته یا پیراسته اند و برای موفقیت در راه جلب نظر آنان یکدیگر را به راههای دستیابی به این هدف پند داده و نصیحت کرده اند. صدها ضرب المثل، جمله قصار، شعر و داستانهای کوتاه و بلند در کار عمق بخشی به این دنباله روی اند و در ساخت ماده ای سر به راه و فرمانبر برای پادشاه کردن مردان، کوشا.

سازندگان این جملات فقط مردان نبوده که زنان نیز با همسویی ناآگاهانه شان به آن مهر تأیید و قطعیت زده اند و گاه قبول برخی از آنان را دلیل ظرافت و سیاست زنانه دانسته اند. راجع به تأثیر نوشته های بزرگان، شاعران و متفکران در ایجاد و تقویت افکار غلط راجع به زنان زیاد صحبت کرده ایم و حتماً جالب خواهد بود اگر کسی در نوشته های زنان نویسنده و شاعر معاصر و متأخر نیز دنبال باورهای غلط بگردد.

اما مسأله مورد صحبت من این جا بررسی یکی از راههای ظریف القاء در جامعه و رسوخ در افکار عامه برای حفظ فرهنگ سنتی و تحکیم قدرت مردانه و ادامه رنگ و لعاب دادن بر مجسمه فرودستی زنان از طریق تعبیر خواب است که دایره تبدیل باور - و رفتار به باور را وسیعتر می سازد.

خوابنامه‌ها - که در حال حاضر جای معبران را گرفته‌اند - تلقین متکی بر مقدر را با هر بار خواندن شدت می‌بخشند و با استفاده از هاله رمز و راز خواب و رؤیا تأثیر بر قدرت قالبهای فرهنگی را مستحکم و جاودانه می‌سازند [...].

این مقاله از راه بررسی انتقادی موقعیت گذشته زنان به ادامه وضعیت فرو دست ساز زنان از طریق چاپ و انتشار کتابهایی نظیر کتابی که شرح داده خواهد شد، اعتراض دارد و سعی می‌کند که فرضهای مسلم کتاب را مطرح کند و مسلم بودن آنها را زیر سؤال ببرد تا شاید مانع ادامه حیات محتوای غلط آنها شود [...].

در ارائه این مقاله بخصوص از کتاب *کلیات کامل للتعبیر* سود جستته ام که به نوشته ناشر آن نشر محمد، کتابی است از هر حیث کافی در علم تعبیر خواب، زیرا که جمع اقوال بیان جمیع حکما و علما و متخصصین این فن شده به نوعی که کلیات و جزئیات هر خوابی از حیث تعبیر مشروحاً بیان گردیده تا مطالعه کنندگان کاملاً استفاده نمایند. گرد آورنده این کتاب شخص است به نام شیخ ابوالفضل حسین بن محمد ابراهیم التقلیسی...

در این جا به آغاز تعبیر خواب در تاریخ زندگی بشر کاری ندارم (مثل تعبیر خواب توسط حضرت یوسف) ولی به ادامه رواج غیر علمی آن و انتشار کتابهایی با تیراژ بالا و استقبال مردم به خصوص تحصیل کردگان روشنفکر اعتراض دارم و این تعریض در بخشهای زیر از نظر خواهد گذشت:

* میزان حضور زن در خوابنامه؛

* فرودست سازی آشکار؛

* صفات پسندیده و نکوهیده برای زنان؛

* حضور زنان در اشیاء؛

* عرصه عمل زنان در مقایسه با مردان؛

* چهره مالی زنان؛

* آرزوهای جامعه مرد سالار: ازدواج، فرزند آوری؛

* آشنائی با چند مدخل: زن، دختر، فرج، حیض، خصی کردن، فرزند عروس.

با نمایش آماری این مباحث درجه شیوع هنجارها، نابهنجاری‌ها و آرزوها و نگرانی‌های اخلاقی جامعه ایران مشخص می‌شوند که با توجه به عناوین، عوامل سازنده و مشخص کننده جایگاه فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی زنان نیز مشخص می‌شود [...].

نقش زنان ایرانی در مطبوعات

بعد از ظهر روز شنبه اولکین برنامه، میزگرد «نقش زنان ایرانی در مطبوعات طی دو دهه گذشته» بود در این میز گرد سه نفر شرکت داشتند. پروین اردلان روزنامه نگار از ایران درباره «زنان در مطبوعات ایران طی دو دهه اخیر و چشم انداز آینده»؛ مهناز متین پزشک و پژوهشگر از فرانسه درباره «بررسی تطبیقی نشریات ویژه زنان در داخل و خارج کشور» و ژانت آقاری استاد دانشگاه از آمریکا درباره «نسل جدید روزنامه نگاران زن در ایران و مقوله فمینیسم» صحبت کردند.

پروین اردلان ۳۴ ساله در بخشی از سخنان خود گفت: من جزو نسلی هستم که شاهد انقلاب بوده و در انقلاب نقشی نداشته است و آن چه که می گویم تجربیات شخص خودم به عنوان یک روزنامه نگار است. ما مشکلات زیادی را از سر گذرانیده ایم و هنوز هم مشکلات زیادی داریم. نگرشهای سنتی فرهنگ پدر سالاری و نواقصی که در قوانین ما وجود داشته، هم باعث شده که ما وقتی به مسایل نگاه می کنیم سعی کنیم همه جانبه و از ابعاد مختلف قضیه را بررسی کنیم. ما به عنوان زنان روزنامه نگار از محدودیتهای بسیاری برخوردار هستیم چرا که شهروند درجه ۲ محسوب می شویم. با مشکلات زیادی مثل عدم امنیت شغلی و نبود قانون مطبوعات قابل اتکا رو به رو هستیم.

البته با تمام این احوال ما یاد گرفته ایم که در همین جو چگونه عمل کنیم و چگونه

بنویسیم...

... ما بعنوان زنان روزنامه نگار در واقع از صفر شروع کرده ایم... آخر رسیده ایم به کار واقعی خودمان... روزنامه نگاران مرد کارشان را چندین پله بالاتر از ما زنان روزنامه نگار، شروع می کنند چر که راحتتر پذیرفته می شوند...

ولی در کنار تمام این اجحافات واقعیت این است که نسل بعد از ما طبیعتاً با اعتماد به نفس بیشتر و آگاهی بیشتر نسبت به حقوقش پا به عرصه فعالیت روزنامه نگاری خواهد گذاشت و اجازه نخواهد داد که حقوقش به راحتی نادیده گرفته شده... واقعیت این است که هر چه نیروی فشار بر روی زنان در جامعه ما بیشتر شود، زنان ما تلاششان بیشتر می شود، مثلاً در زمانی که تفکری می خواهد زنان را در خانه نگهدارد و از محیط تحصیل دور کند، زنان ما با سماجت و جدیت بیشتری به تحصیل می پردازند...

پروین اردلان در سخنان خود گفت که روزنامه نگاران زن امروز ایران سعی می کنند به جهان از دید زانه خود نگاه کنند... ما هنوز محدودیتهای زیادی داریم، درباره حجاب، سوء استفاده های جنسی و روسپیگری نمی توانیم بنویسیم...

سخنران بعدی میز گرد مطبوعات مهناز متین بود، او فعالیت سیاسی خود را قبل از انقلاب در زمان دانشجویی آغاز کرد و بعد از انقلاب در فرانسه پناهنده سیاسی شد ابتدا در «کمیته دموکراتیک زنان ایران» بعد «انجمن بیداری زنان» برای احقاق حقوق زنان ایرانی فعالیت کرد، او یکی از فعالین خستگی ناپذیر جنبش زنان ایرانی در خارج کشور است. در سال ۱۹۹۹ کتاب با ارزش «بازبینی تجربه اتحاد ملی زنان» را گردآوری و ویراستاری کرد که بوسیله «نشر نقطه» به چاپ رسید. مهناز متین ضمن سخنان خود گفت: بن بستهای جمهوری اسلامی در همه زمینه های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی، بازنگریها و واپس نشینیهای حکومت در برخورد به مسأله زن را به همراه داشته است. در نتیجه، نیروهای جدیدی به صف هواخواهان زنان پیوسته اند و آرایش تازه ای در جنبش زنان شکل گرفته است. هواخواهان حقوق زنان؛ اینک طیف گسترده ای را تشکیل می دهند: از سرکوبگران پیشین زنان گرفته تا دگراندیشان که کوچکترین نزدیکی به جمهوری اسلامی نداشته اند. اندیشه ها و گرایشهای این طیف گسترده، بیش از هر

کجا در نشریات زنان بازتاب یافته و بررسی این نشریات مرور است بر سیر تحول این اندیشه‌ها و گرایشها...

انتشار نشریات دولتی و رسمی زنان را در ایران پس از انقلاب ۱۳۵۷ به طور سوماتیک به سه دوره می‌توان تقسیم کرد، دوره اول از بهمن ۵۷ تا آخر ۵۸؛ دوره دوم از ۵۹ تا پایان جنگ و دوره سوم از سال ۷۰ تا به امروز.

او گفت در دوره اول سعی می‌شود تصویر مخدوشی از زن فعال و تحصیل کرده ایرانی در پیش از انقلاب داده شود و او را نماد مسائل و مصائبی که گریبان جامعه را گرفته بود معرفی و از این رهگذر، همه دستاوردهای روند مدرنیزاسیون در ایران تخطئه می‌شود و در عوض سعی می‌شود الگوها و ارزشهای صد در صد اسلامی به زنان تحمیل شود...

پس از پایان جنگ چرخشی در سیاست‌های حاکمیت نسبت به زنان مشاهده می‌شود. رفسنجانی رییس جمهور وقت این گونه این چرخش را بیان می‌کند: «... در دیدگاه ما خانمها هم انسان کاملند، مثل مردها. کسی نگفته که عالم و مفسر و خطیب همه باید مرد باشند. چرا خانمها در حد آقایان طلبه نداشته باشند؟» (سخنرانی رفسنجانی در دیدار با گروهی از بانوان طلبه و ورزشکار، خانواده‌های شهدا، زن روز ۲۳ تیر ۱۳۶۹).

... از آغاز دهه ۷۰ نشریات مختلف زنان که سردبیران آنها مثل شهلا شرکت و محبوبه عباسقلی زاده (امی) و اشرف گرمی زادگان بیشتر از همکاران قدیمی زن روز بودند، انتشار یافت: «... دیدگاههای غالب بر این نشریه‌ها، تا آنجا که به مسأله زن بر می‌گردد، تشابه زیادی دارد. همه، سرچشمه مشکلات را بینشی مردسالارانه می‌دانند که آن هم به علت تعابیر غلط از قرآن و یا استناد به برخی احادیث شکل گرفته که به درستی شان باید شک کرد...».

او سپس به تحلیل نشریات زنان «دگراندیش» پرداخت از جمله جنس دوم به ویراستاری نوشین احمدی خراسانی که در ایران چاپ می‌شود و نیمه دیگر: «اوبوی زن؛ زن در مبارزه و فصلنامه زن که در خارج به طبع می‌رسند.

«بازبینی تجربه مبارزاتی زنان پس از انقلاب و ضعفها و کم کاریهای اوپوزسیون درباره مسأله زن، ضرورت استقلال تشکلهای زنان از احزاب و سازمانهای سیاسی را مورد تأکید قرار داده و تا حدود زیادی به بحثی جا افتاده در میان اوپوزسیون تبدیل کرده است. همچنین کوشیده اند تا از مباحث فمینیستی در سطح جهان بیاموزند و به سهم خود به غنای مباحث جاری یاری رسانند.

اما در زمینه شناخت چهره زن ایرانی در تاریخ و فرهنگ این سرزمین، دریافت مبانی کلی و همگانی فمینیسم، کاربست این مبانی در جامعه ای با ویژگیهای ایران و از این رهگذر، و ریختن شالوده های فکری جنبش زنان لاییک ایرانی، کوشش پیگیر و درخوری صورت نگرفته است.

هنوز به درستی نمی‌دانیم سرچشمه مردسالاری در جامعه ما کجاست؟

آیا در فرهنگ پیش از اسلام ریشه دارد؟ در این حالت، نقش اسلام در تشدید یا تعدیل مردسالاری چه بوده است؟ آیا باید به جستجوی «هویت راستین» زن ایرانی برآمد و در پی آن، به تاریکی هزاره ها نقب زد؟ آیا زن ایرانی نیازمند یک الگوست؟ ویژگیهای این الگو (یا الگوها) چیست؟ آیا جایی در نیمه راه سنت و تجدد، آن را خواهیم یافت؟ رهاورد تجدد و روشنگری

ایران با همه نارساییها و ناهنجاریهای آن - برای ما زنان چه بوده است؟ پیوند جنبش حق خواهی زنان با دموکراسی و دموکراتیزه شدن جامعه ما چیست؟ اهمیت حکومت لاییک برای دستیابی به حقوق زنان ایرانی تا به کجاست؟ مبارزه برای عدالت اجتماعی چه جایگاهی در جنبش زنان دارد؟ خواستههای مشخص فمینیستهای لاییک ایرانی چیست و از چه راه باید به آنها رسید؟ چگونه می‌خواهیم جایگاه خود را در جنبش حق خواهی زنان ایران و جهان باز شناسیم؟ ناروشن بودن پاسخ این پرسشها، به گمان من، در سر در گمی جنبش زنان لاییک ایرانی در مرحله کنونی و در برابر چالشهای جدی این لحظه تاریخی نقشی بس مهم داشته است. چیزی که بیش از پیش به روشنی درمی‌یابیم، اما، این است، مادام که حکومت دینی در جامعه ما پابرجاست، زن ایرانی از حقوق انسانی، شأن اجتماعی و برابری با مرد برخوردار نخواهد بود: چه رسد به رهایی.

بن بست جمهوری اسلامی، ناکامی آن در ایجاد جامعه آرمانی بنیانگذارش و تبدیل زنان به اسلام باوران مؤمن و مکتبی از یک سو، و موانع فقهی که زنان حزب اللهی را از شرکت مؤثرتر در اداره امور جامعه باز می‌دارد از دیگر سو، زمینه ساز بحرانی ساختاری شد که پس از پایان جنگ آشکارا خود نمود. این بحران که از ناخوانایی مبانی فقهی و نظام ارزشی جمهوری اسلامی با درجه تکامل اقتصادی - اجتماعی جامعه ایران سرچشمه می‌گیرد، به پیدایش اصلاح طلبانی در طیف نیروهای حاکمیت فراروید که حفظ نظام را در گرو بازبینی مبانی اعتقادی خود برای انطباق با هنجارهای جامعه مدرن می‌دیدند. این بازبینی، به طرح مقولات تازه ای انجامید که فمینیسم از جمله آنهاست. زنان طبقات حاکم دیگر به جای انکار تام و تمام این مقوله، کوششی را آغاز کرده اند تا آن چه از این مقوله را که در جهت منافع خود می‌دانند، برگینند؛ گاه با تهی کردن فمینیسم از اهداف و آرمانهای اصلیش، گاه با تفسیر "زن ورانه" مبانی فکری اسلامی و گاه با بهره گیری از آخرین محصولات فکر و فلسفی غرب. نقد مبانی فمینیسم کلاسیک و جریانهای موجود در آن و طرح مسائلی چون فمینیسم، مدرنیته، بست مدرنیسم، نوآوری دینی و مسأله زن و بسیاری از مسایل دیگر از سوی این جریانات، اینک چالشی است پیشاروی جنبش زنان لاییک ایران.

زنان لاییک به رغم سرکوب سخت سال های ۶۰، ساکت و ساکن نبوده اند. آنها به درجات گوناگون، هر جا که توانسته اند، به ویژه در زمینه مسایل حقوقی به مقابله با مبانی زن ستیز جمهوری اسلامی پرداخته اند و به سهم خود در تسریع فرآیند واپس نشینیهای جناحهای حاکم و باز شدن فضای سیاسی مؤثر بوده اند. بهای آن را نیز می‌پردازند. اگر هنوز زود است که تأثیر نشریات نوپای زنان دگراندیش در ایران را جمع بندی کنیم، اما نزدیک به دو دهه فعالیت مطبوعاتی زنان لاییک خارج کشور، عناصر کافی برای این جمع بندی را مهیا می‌سازد.

زنان ایرانی تبعیدی که از پیشگامان طرح مسأله زن بوده اند، توانسته اند سیاستهای زن ستیز جمهوری اسلامی، نظام آپارتاید جنسی حاکم بر ایران و آن چه که بر زن ایرانی رفته را در سطح جهانی باز تابانند و به این ترتیب حکومت را زیر فشار قرار دهند.

سخنران سوم این میزگرد ژانت آفاری بود. خانم آفاری استاد دانشگاه پردو در ایالت ایندیانا ای آمریکا است. از جمله کارهای تحقیقی او می توان از کتاب «انقلاب مشروطه ایران، دموکراسی توده ای، دموکراسی اجتماعی و سر آغاز فمینیسم» نام برد. ژانت آفاری طی سخنان خود گفت:

... در انقلاب مشروطیت قرار نبود که در مناسبات زن و مرد تفاوتی حاصل شود اما قانون حمایت خانواده این مناسبات را بهم زد.

... بعد از نزدیکی روشنفکران با روحانیت در دهه سی و چهل در واقع زنان ایران تنها ماندند.

... خمینی شخصاً با حق رای زنان در دوره ای که شاه انقلاب سفید را مطرح کرد مخالفت کرد.

... نشریات امروز زنان ایران را می توان بشرح زیر تقسیم بندی کرد

الف - نشریات دست راستی مثل پیام زن

ب - نشریات دورو مثل زن روز

پ - نشریات طرح کننده مسایل زنان مثل ماهنامه زنان.

... سروش می گوید زن باید زن باشد و مرد باید مرد باشد ...

دکتر آفاری پیدایش فمینیسم، ژورنالیسم و مدرنیته را در ایران با انقلاب مشروطه همزمان دانست.

پایان بخش برنامه های روز شنبه کنسرت موسیقی سنتی ایرانی با آواز شهلا ساره خانی، و همکاری پژمان حدادی (تنبک)، زرین اردلان (دف)، و حسین بهروزی نیا (عود) و هم چنین برنامه گروه رقص «نماه» به سرپرستی بنفشه صیاد بود. این برنامه هنری با استقبال فراوان شرکت کنندگان رو به رو شد ولی متأسفانه بخشی از برنامه رقص به دلیل نقص فنی دستگاه پخش موسیقی اجرا نشد.

ادبیات زندان

برنامه یکشنبه صبح با میزگردی در مورد «ادبیات زندان» شروع شد. در این میزگرد شهلا طالبی از آمریکا و شهلا شفیق از فرانسه شرکت داشتند.

شهلا طالبی که خود مدت بیش از ۱۰ سال، زندانی زندانهای دو رژیم شاه و جمهوری اسلامی بوده، از خاطرات خود در زندان با عنوان «تجربه زندان زنان در دو رژیم» صحبت کرد. سخنان شهلا طالبی که با زبان ادبی بسیار زیبایی بیان شد باعث تأثر بسیاری از شنوندگان گردید او در بخشهایی از سخنان خود گفت:

... من از زندانی می گویم که جان را در درون سترون می کند، زندانی که مرگ اندیشه است و مرگ جان.

... زندان و مرگ رابطه ای ناگستنی دارند.

... ما مانده ایم و بسیاری مثل ما رفته اند، بار وظیفه چنان بر دوشمان سنگین می شود که زیر آن می مانیم.

شهلا شفیق بررسی جالب خود را از خاطرات نوشته شده توسط زندانیان سیاسی تحت عنوان «روایت زندان، صدای زنان» ارائه داد.

وی با طرح چند سؤال،

- آیا زن بودن به زندانی بودن، بُعدی خاص می بخشد؟

- آیا جنسیت زنانه مهر خود را در تجربه زندانی در حکومت اسلامی می زند؟

اگر آری، چگونه؟

- آیا تأمل در مقوله «زن زندانی» به شناخت ویژگیهای زندان اسلامی یاری می کند؟

به تأمل و بازخوانی در کتابهای خاطرات زندانیهای سیاسی جمهوری اسلامی پرداخت، و کتابهای ذیل را مورد بررسی و تحلیل قرار داد:

«زندان توحیدی» نوشته پرویز اوصیا؛ «خوب نگاه کنید راستکی است» نوشته پروانه علیزاده؛ «حقیقت ساده» نوشته منیره برادران؛ «خاطرات زندان» نوشته شهرنوش پاریسی پور؛ «در این جا دختران می میرند» نوشته شهرزاد؛ «یادهای زندان» نوشته ف. آزاد؛ «بابا بیا برویم خانه» از علی شیرازی؛ «نبردی نابرابر» از نیما پرورش؛ «هنوز قصه بر یاد است» از حسن درویش؛ «خاطرات زندان جمهوری اسلامی» رضا غفاری؛ و «درها و دیوارها» از حمید آزاد. شهلا شفیق در ادامه سخنانش گفت:

«نوشتن خاطرات که همواره کاری به غایت فردی است برای نویسندگان خاطرات زندان در عین حال عملی اجتماعی است. در واقع نوشتن خاطره زندانی سیاسی برای آنان به نوعی مشارکت در نوشتن تاریخ قربانیان است و عملی است در جهت قوامگیری و انسجام خاطره جمعی. همین امر خود دشواری رنج آور نوشتن این خاطرات را توضیح می دهد و کوشش دایمی نویسندگان را برای بازسازی صادقانه وقایع. اما آن چه مسلم است، تنها در روایات متعدد است که تمامی اجزای واقعیت می تواند بازسازی شود. همین امر اهمیت نوشتن این خاطرات را توسط افراد مختلف نشان می دهد.

غالب این خاطرات، روایات زندان، پا به پای روایت زندانی از خود به پیش می رود بدین گونه زندانی خود به نوعی، شخصیتی حاضر در روایت است.

ویژگیهای جنسیتی زندان اسلامی زنان با رویکرد اسلام ایدئولوژیک به زن و جنسیت زنانه گره می خورد. تحمیل حجاب بر زن زندانی حتی روی تخت شکنجه، حتی هنگامی که به او تجاوز می شود، نماد این ویژگی است.

زندان اسلامی، جهنمی است که نمایندگان خدا بر روی زمین بپا کرده اند تا گمراهان، عاصیان و کافران در آن به مجازات برسند. کفارہ بپردازند، توبه کنند، و سر تسلیم فرود آورند. مقوله زندان اسلامی به مثابه مکان عذاب کافران و عاصیان و خطاکاران با مفهوم گناه و توبه، پیوند جدانشدنی دارد. تلاقی مفهوم جنسیت و رابطه جنسی و گناه در قانون اسلام، زندان زنان را به مکانی نمادین تبدیل می کند که در آن ذات ایدئولوژیک زندان اسلامی به عریانترین وجه خود را به نمایش می گذارد. وجه دیگری از ویژگی زندان زنان، حضور کودکان در کنار مادران است، حضوری که گویی به مفهوم حبس، بعد و عمق بیشتری می بخشد و آن را آشکارتر می

کند. و بالاخره آن چه که ویژگی جنسیتی این زندان را شکل می دهد، نگاه زندانبان اسلامی به زن است، مکانی سرورانه که ریشه در تاریخ و فرهنگی پدر سالارانه دارد. در برابر این نگاه و مواجهه با خشونت بی حد و مرز، زندانبانان در خاطرات خویش به توصیف فضایی پرداخته اند که در آن «من» زندانی برای حفظ حداقل «شان» و حیثیت انسانی خود هر روز و هر ساعت مبارزه می کند. مبارزه ای که فراز و نشیب دارد و در هر لحظه آن زندانی در معرض در هم شکستن جسمی و روحی است. اما این خاطرات لحظه های شکوه و قدرت انسان را هم به تصویر می کشند. لحظه های عشق و همبستگی یادآور همه آن چه هستند که انسان را انسان می کند». شهلا شفیق در پایان به این نکته اشاره کرد که «اگر چه در خاطرات مردان، خاصه در تاب خواندنی حسن درویش، نویسنده جا به جا، به توصیف لحظه های عاطفی خویش پرداخته، اما در نوشته های زنان بیشتر با چنین توصیفات رو به رو هستیم. زنان در خاطرات خود به جزییاتی که به زندگی روزمره و روابط زندانبان شکل می دهد، بیشتر پرداخته اند آنها از تردیدهای خود در ورطه چالش با خویش در زندان بیشتر سخن گفته اند».

ادبیات و زنان

بخش دوم برنامه صبح یکشنبه به آثار ادبی زنان معاصر و چهره زن در ادبیات اختصاص داشت در این بخش ملیحه تیره گل پژوهشگر و نویسنده، عضو کانون نویسندگان در تبعید و هایدی آگاهی پژوهشگر و مبارز فعال جنبش زنان شرکت داشتند. ملیحه تیره گل تحت عنوان «داستان نویسی زن ایرانی در عرصه بیست سال تبعید» سخنرانی کرد او در بخشهایی از سخنان خود گفت: «در دو سه سال اخیر من متوجه یک زنگ خطر در داستانها شده ام و آن این که فرهنگ پست مدرنیسم به شدت در ذهن زنان ما در حال پیشرفت و اثرگذاری است...». ملیحه تیره گل تأکید داشت که تعهدات انسانی در پست مدرنیسم نادیده انگاشته می شود. او در تحلیل خود برای تقابل و نشان دادن تفاوتها، از تفکر موجود در آנסار پیش و پس از انقلاب و هم چنین نوشته های درون مرزی و برون مرزی نمایه ای به دست داد و با استعانت از تکنیکهای زبان شناختی توجه داد که ادبیات را به عنوان یک گفتمان اجتماعی می پذیرد. سخنران بعدی هایدی در آگاهی بود که در کشور سوئد اقامت دارد او در مورد «زن و زن روشنفکر در آثار ادبی دوره مدرن تاریخ ایران» صحبت کرد. او در گفته هایش به چهره و نقش زن در رمانهای معاصر فارسی پرداخت و با ارائه مثالهایی، مطرح کرد که چگونه زن ایرانی مخدوش و مغرضانه تصویر شده است و در واقع دیدی مردانه و غیر منصفانه بر روی شخصیت زن ایرانی در داستان نویسی فارسی سایه انداخته است و اضافه کرد:

«در بخش عظیمی از ادبیات ایران، زنان به عنوان موجودات مستقل حضور ندارند بلکه به صورت زن کسی، مادر کسی و معشوقه کسی ظاهر می شوند...» (متن کامل این سخنرانی در همین نشریه جداگانه به چاپ رسیده است)

چشم انداز آینده وضعیت زنان ایرانی در سیاست، اقتصاد، فرهنگ و امور اجتماعی
 آخرین سخنران کنفرانس مریم متین دفتری بود که در مورد «چشم انداز آینده، با نگاهی به تجربیات گذشته» صحبت کرد. او گفت:

برای همه روشن است که اگر خمینی و همفکرانش نتوانستند حق رای دادن و حق انتخاب شدن را از زنان سلب کنند، به دلیل حضور گسترده و وزن سیاسی زنان در تظاهرات و حوادث دوره انقلاب بود. اما در غیاب حرکتی گسترده، در دفاع از حقوق، در قالب سازمانهای مستقل زنان، که به عنوان اهرم فشار بتوانند حکومت تبعیض گذار و کوته بین را وادار به عقب نشینی کنند، جمهوری اسلامی همان حقوق نیم بند عرفی اما کسب شده را از زنان به غارت برد. ... در جنبش مشروطیت که بسیاری از زنان آگاه و جسور بر علیه حکومت قیام کرده بر استقلال ایران و مشروطه خواهی پای فشردند، از استقبال و تحسین آزادیخواهان بهره مند شدند.

در مبارزات قبل از انقلاب بهمن ۵۷ نیز زنان آزادیخواه ایرانی سهم به سزایی داشتند و نقش پنهان و آشکار آنها انکار ناپذیر بوده است! پس چرا علی رغم چنین سابقه ای از حضور و حرکت در صحنه مقاومت، هرگاه به مرحله کسب حقوق رسیده اند با آن مخالفت شده و به مانع برخورد کرده اند؟

مریم متین دفتری بعد از اشاره به مبارزات زنان از مشروطیت تا امروز یادی از کوشندگیهای خانم صدیقه دولت آبادی کرد و در بخش دیگری از سخنان خود گفت:

با شروع نهضت ملی، علاوه بر اجرای قانون ملی شدن صنعت نفت، دکتر مصدق اصلاح قانون انتخابات را در برنامه دولت خود قرار داد. روز ۱۱ آبان ۱۳۳۱ دکتر مصدق به موجب قانون اختیارات خود، با تصویب لایحه قانونی شهرداری در انتخابات انجمنهای شهر و انجمنهای قصبه، برای زنان حق رأی و انتخاب شدن منظور نمود.

بدین ترتیب برای اولین بار در ایران با وجود تهدیدات فدائیان اسلام و دیگر گروههای ارتجاعی مانند هیأت قائمیه که خواستار جلوگیری از شرکت زنان در فعالیتهای اجتماعی بودند، مقدمات رفع تبعیض سیاسی از زنان فراهم شد. هیأت قائمیه تحت عنوان «ناقوس خطر - اتمام حجت» به تاریخ «ماه صفر ۱۳۷۲ قمری» مصدق را تهدید و به کاشانی به علت سکوت در مقابل بدعتها، هشدار داد.

و چنین نتیجه گرفت:

تغییر در وضعیت زنان بدون تغییر در قانون مدنی، بنیادی نخواهد بود. تا زمانی که قوانین عرفی منطبق با معیارهای جهانشمول حقوق بشر جایگزین مقررات مدنی و جزایی فقهی نشوند، هر بند و تبصره ای برای تملیف این مقررات، با باد بلهوسانه آخوند و متشرع بر باد خواهد رفت.

اما این زمان کی خواهد رسید؟ زمانی است آمدنی یا زمانی است آوردنی که باید ما زنان خود حامل آن باشیم! (متن کامل این سخنرانی در همین نشریه جداگانه چاپ شده است)

بعد از سخنرانی مریم متین دفتری و پرسش و پاسخ نوبت به ارزیابی کنفرانس رسید، موضوع کنفرانس سال آینده که در استکلهم سوئد برگزار خواهد شد به بحث گذاشته شد. پیشنهادات بسیاری شد.

کنفرانس امسال در مجموع خوب برگزار شد محل برگزاری، به خصوص تالار، بسیار مجهز و راحت بود و از تجهیزات کافی برای برگزاری کنفرانس برخوردار!

پاریس، سپتامبر ۲۰۰۰

کنفرانس سال ۲۰۰۱ در سوئد

دوازدهمین کنفرانس بین المللی بنیاد پژوهشهای زنان ایرانی در روزهای ۱۵، ۱۶ و ۱۷ ژوئن ۲۰۰۱ در استکلهم تشکیل می شود. موضوع عمومی این سمینار با توجه به پیشنهادات کنفرانس گذشته در برکلی «زن ایرانی در داخل و خارج کشور: چه باید کرد؟» تعیین شده است شبکه زنان در همکاری با گروه برگزار کننده سمینار ۲۰۰۱ از کلیه پژوهشگران فعالین و صاحب نظران علاقه مند به شرکت در کنفرانس دعوت کرده است که فشرده بی (یک صفحه ۴) از بحث مورد نظر خود را حداکثر تا پایان سال ۲۰۰۰ به نشانی این شبکه ارسال کنند. اطلاعات بیشتر روی صفحه تارنگار بنیاد پژوهشها: www.iwsf.org و یا صفحه تارنگار شبکه زنان: www.Rvinnonet.org وجود دارد.

نشانی پستی :

Kvinnors Natverk
P.O. Box 2019,
10311 Stockholm,
Sweden,



نقاشی های زندان سیاسی زنان: تصاویری جاودانی از یک تراژدی انسانی

۱۳۶۰-۱۳۶۸

سودابه اردوان

یادداشت ویراستار

سودابه اردوان در سال ۱۳۳۸ (۱۹۵۹) در تبریز به دنیا آمد. برای تحصیل در رشته معماری و دکوراسیون داخلی به تهران رفت. قبل از انقلاب در سال ۱۳۵۷ به علت فعالیت‌های سیاسی اش از دانشگاه اخراج شد. پس از انقلاب نیز بر اثر «انقلاب فرهنگی» و تعطیل دانشگاهها و مدارس عالی از ادامه تحصیل محروم ماند. در سال ۱۳۶۰ هنگام دستگیریهای جمعی و اولین موج کشتار زندانیان سیاسی بازداشت شد. هشت سال از عمرش در زندان اوین سپری شد. دو موج عظیم و دهشتناک قتل عام را از سر گذراند و بالاخره در سال ۱۳۶۸ از بند و اسارت جمهوری اسلامی رهایی یافت. به شرحی که در این گفتگوی کوتاه خواهید خواند، در زندان کوشش کرد زندگی مرارت بار و پر مشقت هم بندهاش را در تصاویری جاودانی از گوشه یک تراژدی انسانی قرن بیستم - داستان مصور زجر و مقاومت، - به ثبت تاریخ رساند. روی هم رفته بیش از یکصد و پنجاه طرح و نقاشی دیدنی را، جدا از آن چه که به دست زندانبانها نابود شد، با کمک «بچه ها» از دستبرد پاسداران «انقلاب اسلامی» مصون بدارد و از زندان خارج کند.

سودابه اردوان اکنون در سوئد پناهنده سیاسی است و کار هنری خود را دنبال می کند. نمایشگاه کارهای زندان او در کنفرانس بین المللی بنیاد پژوهشهای زنان ایران در دانشگاه برکلی (۱۵-۱۸ ژوئن ۲۰۰۰) درخشش خاصی داشت.

در همین نمایشگاه بود که فرصت یافتیم، پای صحبت سودابه اردوان بنشینیم و شرح حال مختصری از «نقاشیهای زندان» را از زبان خودش، به خوانندگان منتقل کنیم. تصویرهایی که در این جا مشاهده می شود، هر یک چندین برابر از اندازه اصلی که ۶ سانتی متر در ۱۰ سانتی متر است بزرگتر شده اند.

همان طور که مشاهده می شود، با وجود کوچکی نقاشیها، سودابه اردوان جزئیات را چنان هنرمندانه در هر یک از آثار خود ترسیم کرده است که ذره ای از ارزش هنری کارش نمی کاهد، آثاری که یادآور کارهای استادانی مانند دومیر فرانسوی است، که نه در استودیوی در پاریس، بلکه در زندان اوین، زیر شلاق لاجوردیها، با استفاده از موی سر و عصاره چای بنه جای رنگ، خلق شده اند. امیدواریم، آن طور که شایسته است، روزی شاهد انتشار مجموعه این آثار در سطح بین المللی و نمایشگاههای دیگری در سطحی وسیع باشیم.

مصاحبه با سودابه اردوان در حاشیه یازدهمین کنفرانس بنیاد پژوهشهای زنان در برکلی.

— خانم اردوان شما از خودتان بگویید.

سودابه اردوان — من در یک خانواده متوسط در تبریز به دنیا آمدم، آن جا دیلم گرفتم، و در رشته دکوراسیون و معماری داخلی دانشگاه تهران قبول شدم و بعد رفتم به تهران. مهمترین علاقه من این بود که نقاش بشوم، هنرمند بشوم. یک سال قبل از انقلاب دورانی که شما خودتان بهتر می دانید چه طور بود، ما در درجه اول فکر می کردیم — هنر موقعی مفهوم دارد که در مسیر نجات مردم باشد به همین خاطر، به کارهای سیاسی کشیده شدم. آن موقع من ۱۹ سالم بود. دو سال در دانشکده درس خواندم، دکوراسیون و معماری داخلی خواندم، بعد رسید به دوران «انقلاب فرهنگی» که دانشگاهها بسته شدند.

شهریور سال ۱۳۶۰ بازداشت شدم نه در ارتباط مستقیم با فعالیتهای خودم بلکه در ارتباط با این که پسر ۱۷ ساله همسایه را می خواستند دستگیر کنند، نبود ما را بردند. دوران بازجویی، دوران اولیه زندان، سال ۶۰ خیلی دوران وحشتناکی بود. همان لحظه اول — زمین پر از خون، همه جا صدای داد و فریاد — صحنه ای بود که با آن مواجه شدم. آن دوره، بعد از بازجوییها دادگاهی شدم، ولی دادگاهم را خودم نفهمیدم. چون همان اتاق بازجویی بود، همان شرایط، من هم چشمم بسته! روی زمین نشسته بودم، فحش می دادند، چیز خاصی نبود، من فکر می کردم باز هم بازجویی ست! ولی بعدها فهمیدم آن جا دادگاه من بوده است.

— چه تاریخی بود!

س.ا. — شاید ۱۵ روز، ۲۰ روز بعد از این که دستگیر شده بودم. بعد...

— چه ماهی بود شما دستگیر شدید؟

س.ا. — من ۱۹ شهریور ۶۰ دستگیر شدم.

— چطور شد که آمدند سراغ پسر همسایه و شما را هم بردند؟

س.ا. — پسر همسایه مجاهد بود. و دوستش بازداشت شده بود. شاید توسط دوستش لو رفته بود. آن اوایل هیچ چیز از من نمی دانستند. حتی نمی دانستند من دانشجو هستم، اگر می دانستند شاید الان این جا نبودم. دو سال اول، پرونده ام پاک پاک بود.

— در کدام دانشگاه بودید؟

س.ا. — در یک مدرسه عالی که وابسته به پلی تکنیک بود. در عرض ۸ سال زندان هم هیچ وقت نفهمیدند که من دانشجو بودم. همیشه فکر کردند که من یک زن خانه دار هستم. بعد هم مرا آزاد نمی کردند، چون از نظر آنها توبه کرده نبودم و با آنها هیچ وقت همکاری نمی خواستم بکنم. بعد که حکم محکومیتم به سر رسید، مرا دوباره زیر بازجویی قرار دادند. یک دختر ۱۳ ساله همپرونده من بود. خواهر همان پسر ۱۷ ساله [همسایه] که فراری بود و در آن موقع دستگیر نشده بود. من همیشه از این ترس داشتم! این دختر ۱۳ ساله را بردند زیر بازجویی، و زیر شکنجه قرارش دادند. چیزهای خیلی کوچکی در مورد من گفت چیزی بود که من همیشه انتظارش را

داشتم و واقعاً دلم برای این بچه می سوخت. دوباره دادگاهی شدم، دوباره همان بازجویی، شکنجه و از اول بدتر. بار دوم به سه سال زندان محکوم شدم. بعد از این که سه سال تمام شد همیشه تو بندهای تنبیهی ...

— به شما رسماً اعلام کردند که سه سال است؟

س.ا. — بله. این ها حکم می دادند. یک چیز نوشته ای می دادند.

بعد از سه سال باز هم آزاد نشدم چون به من گفتند باید مصاحبه کنی، توبه کنی، که من هیچ کدام را قبول نکردم. به بندی انتقال داده شدم، پُر از زندانیانی که به آنها ملی کش می گفتند. یعنی شاید ما جمعاً حدود ۱۰۰ نفر بودیم. کسانی بودند که از سال ۶۰ حتی از اول دستگیری حکم نداشتند. حکمشان آزادی بود ولی آزادشان نمی کردند چون توبه نکرده بودند. دردناکتر از همه، در آن میان کسانی بودند بالاتکلیف که هیچ وقت حکم نداشتند و عده ای هم حکم آزادی داشتند و سال ۶۷ تو موج کشتارها، آنها را اعدام کردند. اسامی شان راه، نه همه راه ولی اسامی بسیاری از آنها را می توانم به ذهنم بیاورم.

— کی آزاد شدید؟

س.ا. — بعد از جریان اعدامهای سراسری آزاد شدم، سال ۶۸

— چقدر ملی کشی کردید؟

س.ا. — سه سال ملی کشی کردم.

— این تصویرهایی که با این همه زحمت و مرارت کشیده و حفظ کرده اید، که واقعاً هر کدامش به نظر من یک اثر مهم ماندنی هنری ست، راجع به آنها صحبت کنید!

س.ا. — در دوران محکومیت، فشار روی زندانیها شدید بود. یکی از دلایلی این بود که اگر کسی دوران بازجویی اش نشکسته در دوران محکومیت بشکند — اینها کار را به جایی می رساندند که حتی کوچکترین، کوچکترین کاری را که آدم می توانست از آن احساس زندگی بکند، خفه کنند! اقسام شیوه ها را بکار می گرفتند. یک سری بچه ها را قاطی توابعها می کردند. از طریق توابعها حتی غذا خوردن ما را زیر نظر می گرفتند؛ حتی خندیدن ما را؛ حتی نشستن و برخاستن ما را کنترل می کردند. توابعها گزارش می دادند، بعد بر طبق گزارش آنها آدم را تنبیه می کردند. یا می بردند «شعبه» [بازجویی] می زدند، یا دوباره توی انفرادی یا جاهای بدتر می بردند. یعنی این فشار، فشاری غیر از فشار بازجویی بود، فشار داخلی همیشه در زندان وجود داشت، و متقابلاً از طرف بچه ها، طبیعی است که مقاومت وجود داشت. هیچ کس نمی خواست به این سادگی بشکند و غیر از باورهای سیاسی اش، می خواست حیثیت انسانی و عادی خودش را بتواند حفظ بکند، چون همه چیز در خطر بود.

برای من نقاشی کردن از بچگی جذاب بود، توی زندان هم دنبال فرصتی می گشتم تا وسیله ای پیدا بکنم و کاردستی کنم، نقاشی بکشم، این کار نه تنها برای خودم لذت داشت بلکه برای بچه هایی که با من آن جا زندگی می کردند فوق العاده از نظر روانی مهم بود. بچه ها همیشه برای من خودکار، مداد، کاغذ، از این طرف، آن طرف، هر جایی که می شد پیدا می کردند. یا هر چیزی را که به درد می خورد به من می دادند. همیشه، من هر چه می کشیدم

پشت سرش زندانبانها از من می گرفتند، من را تنبیه می کردند، یا این که خودم مجبور می شدم پاره اش بکنم تا به دست آنها نیفتد! این وضع حدود ۵، ۶ سال ادامه پیدا کرد ولی من هم کار خودم را می کردم چون نمی توانستم نقاشی نکنم! تا این که، در یکی از سالها، فکر می کنم، سال ۶۵ بود، یکی از بچه ها یک دسته کاغذ از زندانیهایی که با زندانبان همکاری می کردند و همه جور امکانات بهشان می دادند، کش رفته بود. این کاغذها را آورد، گفت سودابه، این کاغذها خیلی قشنگند، ما فکر کردیم فقط به درد تو می خورند. وقتی کاغذها را گرفتم، برای من مثل جواهر بودند، خیلی با ارزش بودند. گفتم این کاغذها مال من تنها نیست، مال همه زندانیهاست. گفتم چیزهایی را که روی اینها می کشم دیگر باید حفظشان کنم. دیگر نمی توانم نه خودم پاره کنم نه به دست زندانبانها بدهم. این کاغذها را در قطعات خیلی کوچک بریدم. تقریباً می شود گفت ۴ در ۶ سانتیمتر. بعد یک جایی همیشه اینها را قایم می کردم تا توی تفتیشهای بند و این جور چیزها زنده بمانند و دست آنها نیفتند. بچه های اطراف هم همیشه در این قضیه به من کمک می کردند. بعد هم سعی می کردم زندگی بچه ها را نقاشی بکنم. خب ما آن جا فقط خودمان بودیم، معلوم هم نبود که زنده در بیاییم یا نه. من می خواستم زندگی روزمره بچه ها را حتی کوچکترین چیزی که دور و برم می بینم، جوری که زندگی می کنیم، اینها را روی کاغذهای کوچک بیاورم. لاقلا اگر ما نرفتم بیرون، نقاشیها بروند که مردم ببینند، در آن جا، حتی در شرایط نسبتاً خوش داخل بند، چه می گذشته، زمانی که به اصطلاح ما زندگی می کردیم!! اگر اصل زندان را، آن دورانیهای خیلی وحشتناک زیر بازجویی را بخواهید، توی این نقاشیها به آن شکل وجود ندارد. ولی پرتره بچه ها را نقاشی کردم، یک نقاشی دارم از قیافه زندانبانها، که همیشه در حال توپ و تشر و اذیت و کتک زدن به زندانیها بودند. تصویر این که بچه ها چه جوری غذا می خورند، چه جوری چایی می خورند، چه جوری کتاب می خوانند، و لحظات حساس، مثل این نقاشی من.

این جا یک نقاشی هست که سه نفر با هم نشسته اند، کاملاً مشخص است که اینها خیلی ناراحت هستند. اینها خبر پیدا کرده اند که دوست چهارمشان — این چهار نفر خیلی با هم صمیمی بودند — دوست چهارمشان یک دختر ۱۸ ساله به اسم سهیلا درویش کهن، او را برده بودند سألو برای تنبیه. او را محکوم کرده بودند چون نماز نمی خواند — پنج مرتبه، صبح؛ ظهر؛ مغرب؛ عشاء؛ و شب یعنی وقتیهایی که هر مسلمانی باید نماز بخواند، باید حد شرعی بخورد، کتک بخورد. و این کتک خوردن تا زمانی ادامه پیدا کند که او «مسلمان» بشود یا کشته بشود زیر شلاق. سهیلا خودش را می کشد. تشخیص می دهد که نه می خواهد «مسلمان» بشود و نه می تواند طاقت بیاورد. بعد این جا دوستانش از طریق مورش این خبر شک آور را شنیده اند و دارند گریه می کنند و به شدت ناراحتند.

بعد، نقاشیهای دیگر وجود دارد این تابلو در نگاه اول، نشان نمی دهد — در واقع سوراخی است با یک سری چهره! ما تو آن بندی که بودیم، یعنی بند ملی کשהا، من سه سال توی این اتاق زندگی کردم. یک دریچه خیلی نازک داشتیم که از آن جا می توانستیم بیرون را ببینیم. فقط از این طریق بچه های بندهای دیگر را گاه گذاری می دیدیم زندانبانها دائماً جلوی ای

دریچهٔ محدود، ایرانیت می گذاشتند، سیم خاردار می کشیدند، کارهای مختلف می کردند که همان را هم از ما بگیرند. بچه ها هم از آن طرف مصرانه، برای این که ارتباط بگیرند تلاش می کردند. ایرانیت رو به اندازهٔ دهن سوراخ کردند. از فرصتهایی استفاده می کردند، لبشان را جلوی این سوراخ می آوردند، حرف می زدند، آن هم فقط با حرکت لب، نه با صدا، که پاسدارها نشوند. می شد گفت که این لحظه شادترین لحظات زندگی ما بود که می توانستیم همدیگر را ببینیم، یا از هم خبر بشنویم.

این نقاشی پایین، یکی از بچه هاست که گوشش را به دیوار چسبانده با چیزی که در دست دارد آرام، آرام مورس می زند. بچه ها، مورس شخصی داشتند. مثلاً دو نفر کدهایی بین خودشان داشتند؛ از این طریق با هم حرف می زدند. این زندانی الان از طریق دیوار با یکی دیگر در سلول دیگری دارد صحبت می کند. این روش، زندانیانها را خیلی کلافه می کرد. چون هیچ چیزی نمی فهمیدند و نمی توانستند جلوی بچه ها را بگیرند. باید گوششان را می چسبانند به دیوار تا این صدا را بشنوند، نمی توانستند ۲۴ ساعت این کار را بکنند. البته بچه ها را می گرفتند کتک هم می زدند و یک اعمالی که شاید آدم باور نتواند بکند، ولی وجود داشت! بچه هایی که در انفرادی، سالهای سال، تنها بودند، من شنیدم حتی برای یکدیگر رمان تعریف می کردند، از طریق این صدای تق تقی که به دیوار می زدند. و این ارتباطها واقعاً نیرو می داد، زندگی ساز بود. آن جا که هیچ چیز وجود نداشت.

این نقاشیها که الان این جا می بینید به رنگ قهوه ای یا سفید، اینها را من در سلول انفرادی انجام دادم. تو سلول انفرادی فقط کاغذ داشتیم هیچ چیز دیگری نداشتیم. فکر کردم که باید با این کاغذها کاری بکنم. چای لیپتون را اول خیس کردم بعد، یک لولهٔ آب گرم از سلول من رد می شد، گذاشتم روی آن خشکش کردم. حالتی مثل رنگ پیدا کرد. بعد، با موی خودم! روی یک خلال دندان که آن جا داشتیم، با یک نخ پلاستیکی که از جوراب کشیدم، موی خودم را بستم به خلال دندان، قلم مو درست کردم. این نقاشی ها را همان جا با همان قلم موی خودم کشیدم.

شاید بهتر باشد راجع به این دو نقاشی صحبت بکنیم. در بند در بسته که بودیم یکی از مشکلاتی که دائماً داشتیم و به وسیلهٔ آن واقعاً ما را اذیت می کردند، این بود که ما را دستشویی نمی بردند. به ما غذا می دادند، چای می دادند، ولی دستشویی نمی بردند. خوب مشخص بود که ما خوراکیمان را نمی توانستیم بخوریم. دستشویی را محدود کرده بودند مثلاً فرض کنید روزی چهار بار می بردند. یا می آمدند یکدفعه بدون اطلاع قبلی. ولی ما زندگی مان را براساس آن چهار بار دستشویی تنظیم می کردیم اتفاقی که آن روز برای ما افتاد، خیلی واقعاً وحشتناک بود، چون که ما را سه وعده تنبیه کردند بدون این که به ما خبر بدهند. هر سه وعده بچه ها نمی دانستند، دو وعده غذایشان را خوردند، چایی شان را خوردند. از صبح تا شب شد. شب که ما را بردند دستشویی، همه از دم مریض شده بودند. این نه شلاق است، نه شکنجه به شکلی که همه فکر می کنند. همه فکر می کنند شکنجه شکلهای خیلی پیچیده و عجیب و غریب دارد. نه! — فقط در را بستند و ما را نبردند دستشویی. ولی، دردش کمتر از بقیه اشکال تنبیه نبود.

— اینها چیست؟

س.ا. — این جا تصویر بچه ها را کشیده ام. این را که شما می بینید دختری ست که در ۱۵ سالگی زندانی شد. نمی دانم دقیقاً چقدر، ولی فکر کنم ۵، ۶ سالی زندان ماند تا آزاد شد. این یکی هم ۱۵ سالش بود و ده سال زندان ماند و آزاد شد. به شدت هم مریض بود. ناراحتی قند و این جور چیزها داشت. این نقاشی دیگری که می بینید هم شاید جالب است. این جا زن سالخورده ای را می بینید که با سختی تمام از پله بالا می رود. این خانم هفتاد و سه سالش است. او مثل ما ملی کش بود. آزادش نمی کردند. می گفتند باید توبه کنی. فوق العاده زن با روحیه ای بود. به ما می گفت شما بروید بیرون، شما جوان هستید به درد اجتماع می خورید، من پیر هستم اشکال ندارد در زندان بمانم. هیچ امتیازی را قبول نمی کرد. ما جای خوب به او می دادیم می گفتیم تو کار نکن تو لازم نیست حمام را بشویی، دستشویی را بشویی، می گفت نه من هم مثل شما هستم من هم باید کار کنم. کنارش نگاه که بکنید یک بچه هست. این بچه ۴ سال توی زندان زندگی کرد، با مادرش. پدرش هنگام اعدامهای سراسری سال ۶۷ اعدام شد. الان این بچه بزرگ شده، ۱۳ سالش است در سوئد زندگی می کند، با مادرش.

— این جا ظاهراً جای با صفاییه. چطور؟

س.ا. — نمی دانم چه به دهنشان رسیده بود، ما را توی بندی بردند که درخت داشت. در طول ۸ سالی که در آنجا بودم، این تنها بندی بود که درخت داشت، پله داشت، یک ساختمان خیلی جالبی داشت. ولی خب، می گفتند این جا متعلق به زندانیان عادی بوده، متعلق به سیاسی ها هیچ وقت نبوده. این بند زمان شاه ساخته شده بود. ولی خب، این خوشی زیاد دوام نیاورد. ما سه ماه این جا بودیم و بلافاصله به یک بند خیلی بدی برده شدیم و پشت سرش اعدامهای ۶۷ شروع شد.

— این نقاشی دیگر از کجاست؟

س.ا. — این همان اطاق در بسته ایست که صحبتش را کردم. کسانی که پشت در هستند، دارند گوش می دهند! حالشان بده، منتظرند این در را باز کنند، شاید آنها را ببرند دستشویی. به علاوه، منظره اطاق را می بینید، سطل و این جور چیزها. حتی بچه ها مسواکشان را داخل اطاق می زدند، تخت سه طبقه، حوله و مسواک، تمام جزئیاتی که آن جا بود.

این تصویر چهره زندانبانهاست، در واقع، من داخل سلول اینها را کشیدم، ولی بچه هایی که زندان بودند و الان بعضی وقتها می آیند و اینها را می بینند، اسم این پاسدارها را هم می گویند. مستقیم به صورتشان نگاه نکرده ام، ولی اجزای صورتشان، در فکرم نقش بسته بودند.

— این چیست؟

س.ا. — این بیشتر کارهای احساسی خود من است. این یک دست سیاهی است که بنظر من جمهوری اسلامی! داخل دستش زندانیان هستند! چنگ زده، آدمها را زیر دستش نگهداشته و فشار می دهد!

نقاشی های زندان ...





صبح در وقت
بازگشت
«خواب در هوا»
«و کپورها»



زندانیان



زندانیان



ما را دستشویی نمی بردند ...

زن و زن روشنفکر در آثار ادبی دورهٔ مدرن تاریخ ایران*

هایده در آگاهی

برای خواننده ای که آثار ادبی دو دههٔ اخیر را، چه در قیاس با دوران اوج مدرنیسم در نویسندگان نسل هدایت و چه از منظر وسیعتر ادبیات جهانی، مورد نقد و بررسی قرار دهد آثار ادبی حاضر در ارائه شخصیت‌های زن ویژگی‌هایی دارد که بازتاب حاکمیت کلیشه‌های ماقبل مدرن و مذهبی از زن و آن نوع روابط محدود و ایستای بین زن و مرد است که در چارچوب این مدل مجاز شمرده می‌شود.

به موجب این بینش نرم انسان بودن و بازیگر اصلی صحنهٔ اجتماعی مرد است. مرد موجودی است با ماهیت اجتماعی چند سویه و پیچیده که می‌اندیشد، کار می‌کند، وارد مناسبات فردی و اجتماعی می‌شود که بر شکلگیری شخصیت و سمت و سوی عملکردش تأثیر می‌گذارند. ضمناً عشق می‌ورزد (یا نمی‌ورزد) و پدر، پسر، شوهر، و برادر زنانی هم هست. در حالی که هویت انسانی و اجتماعی زن برحسب جنسیتش و رله‌های اجتماعی مربوط به آن تعریف می‌شود. زنی چون فاطمه، هم به تعریف آقای شریعتی در کتاب *فاطمه فاطمه* است و هم در کتاب‌های درسی جمهوری اسلامی، مدل زن است چون دختر پیغمبر و مادر دو امام است. این نقش سپاری به زن تقریباً به طور دربست در محصولات ادبی دهه‌های اخیر هم منعکس است. زن به مثابهٔ موضوع توجهات عاطفی یا جنسی مرد و فقط در نقش‌هایی چون مادر، خواهر، دختر (به ندرت)، همسر، معشوقه، یا روسپی ظاهر می‌شود. نقش زنان در قیاس با نقش محوری مردان حاشیه‌ای و زائده‌ای است. به علاوه شخصیت‌های مرد پویا و متحول شونده‌اند و شخصیت‌های زن ایستا و لا یتغییر-گویی در رله‌های اجتماعی که در جامعهٔ مردسالار به آنان واگذار شده ماسیده‌اند و در جا می‌زنند.

این نقش‌ها، مثل چهره‌های خدمتکاران خانگی در ادبیات بورژوازی قرن ۱۸ و ۱۹ در غرب، تصویرسازی از کارگران صنعتی و زراعی در آثار نویسندگان طبقات حاکمه، و شخصیت پردازی از بردگان و سیاهان در آثار نویسندگان سفید پوست، حتی آنجا که دلسوزانه ارائه می‌شوند باسمة ای و غیر واقعی است، و تا وقتی در ادبیات قرن حاضر نویسندگان خود این گروه‌های اجتماعی به میدان نیامده‌اند و جهان بینی آنان به فرهنگ حاکم تحمیل نشده است، روشن نمی‌شود که ادبیات گذشته منعکس کنندهٔ آمال اقشار و جنس و نژاد بالا دست در بارهٔ آن چه می‌

خواهند فرودستان باشند، است، نه واقعیت هستی فردی و اجتماعی اکثریت جامعه. اما این مدل‌های فرهنگی، در غیاب انواع دیگر، به عنوان حقیقت واحد جا می‌افتند، تأثیراتشان از محدوده جنسی و طبقاتی و نژادی تولیدکنندگانشان فراتر می‌رود، و ذهنیت کل جامعه را در مورد زنان، کارگران، و سیاهپوستان یا سرخ‌پوستان تشکیل می‌دهند.

به همین سبب، مدل سازی از زن ایرانی در چارچوب رلهایی که ذکر کردم نه فقط در ادبیات مردانه، بلکه با یکی دو استثنا که ذکر خواهیم کرد، در تولیدات داستانی محصول تخیل زنان هم باز تولید می‌شود. در داستان پر خواننده سیمین دانشور *سورسوزن* زن اصلی داستان خود را عمدتاً به عنوان همسر شخصیت محوری مرد داستان می‌بیند و از حضور در این نقش، در سایه تفکر و جایگاه اجتماعی مرد خود خشنود و مفتخر است. این روند در ادبیات دو دهه اخیر تثبیت و باز تولید می‌شود.

روند ادبیات دوران تجدّد در ایران (عمدتاً از مقطع انقلاب مشروطیت تا به حال) با این که یک دوره یکصد ساله بیشتر نیست، با روند تحول مدرن ادبیات اروپایی (که اگر منشاء آن را، در ادبیات روایی، رمان *رابینسون کروزو*، ۱۷۱۹، قریب به سیصد سال، بگیریم) شباهتهایی دارد. ادبیات روایی ایران یا اوج روزنامه نگاری که نثر را معمول می‌کند، به صورت رومانس های *رالیستی* و تاریخی پا می‌گیرد. از روی بالندگی رمان قرنهای ۱۸ و ۱۹ می‌پرد. شتابزده و جسته و گریخته زیر فشار ادواری سانسور، خود را به دوران شکوفایی مدرنیسم دهه های ۱۳۱۰ و ۱۳۲۰ می‌کشاند. فرمهای روایی (رمان، نمایشنامه، و داستان کوتاه) همه جدیدند، با این همه ما شاهد حرکت و بلوغ ادبیات فارسی مدرن به خصوص در دوران یاد شده بوده ایم. تا آن جا که به تم زنان برمی‌خورد، به دلایلی که جای بحث آن در این مختصر نیست، از ذهنیت، عواطف، و افکار زنهای بالزاک، خواهران برونته، داستایوسکی، جورج الیوت، هنری جیمز و فلورنس که همه جا به حصارهای اخلاقیات حاکم برمی‌خورند و زندگیشان، چون مادام بواری، به فاجعه کشیده می‌شود خبری نیست. تا همین امروز هم پرداختن به زنان قائم به ذات و شخصیت هایی چسبون قره‌الین و نمونه هایی شاید نه به این اندازه بارز اما بسیار فراوان در تاریخ اجتماعی مدرن ایران، که تعدادشان در همین سالن کم نیست، در ظرفیت تولیدکنندگان هنری مدرن ایران نبوده است. اما در نسل هدایت تلاش برای فراتر رفتن از سطح در کلیه اشکال تولید هنری چنان موفق است که انگاره های اخلاقی حاکم و مدل سازیهای ناشی از آن را از اعتبار می‌اندازد. خود هدایت با این که با هیچ تعریفی نمی‌توان، او را یک نویسنده فمینیست نامید، در اثری چون *بوف کور* چنان با رلهای قراردادی معشوقه، روسپی، مادر، همسر، حتی برادر زنی که می‌تواند موضوع تمایلات جنسی شخصیت مرد داستان باشد، برخورد می‌کند که این ظواهر زیر قلم جوینده و تخیل سازش ناپذیر او در هم ادغام و به هم تحویل می‌شوند، ترک برمی‌دارند و از ارزش و معنی خالی می‌شوند. تقسیم شخصیت زن به لکاته و زن اثری در ذهن بیمار مرد به چیزی جز مرگ هر دو نمی‌تواند منجر شود. با کشتن یکی و سپس، طبعاً، دیگری مرد انعکاسی از پیرمرد خنزر پنزری و تصویری از تمام مردان در بوف کور و در سراسر تاریخ می‌شود. به این ترتیب هدایت با همه محدودیتهای تاریخی خود، هم چون تمام نویسندگان بزرگ جهان با زیر سؤال

بردن و رسوا کردن قراردادهای اجتماعی موجود، روایت بدیع و ویژه خود را از مسلط‌ترم ادبیات مدرنیست قرن بیستم، که تنهایی لاعلاج روح آدمی و غیر ممکن بودن تجربه عشق است، خلق کرده است. سایه سترگ هدایت و سنت او چندین دهه بر ادبیات روایی ایران برقرار می ماند. تحت این شرایط است که آل احمد مدیر مدرسه و گلشیری *شازده احتجاب* را می نویسد. اما زیر سانسور محمد رضا شاهی برای دیالوگ خلاق، نه فقط در عرصه سیاست، بلکه طبعاً در قلمرو هنر هم جایی نیست. راه پیش مسدود است و بخشی از انرژی های ذهنی لاجرم جذب عقب گرد نظری اواخر دوره شاه می شوند. آل احمد نه فقط تاریخ را در غرب زدگی، در خدمت نوعی شرق گرفتگی مد روز تحریف می کند. بلکه در سنگی بر گوری گزارش می کند که حین معاینه شدن زنش سیمین دانشور توسط یک پزشک مرد متخصص زنان حس می کرده است که «قرمساق» شده است. در خلأی فکری که به کوشش پلیس امنیتی ایجاد شده ساده اندیشی های پوپولیستی متفکر متوسطی چون علی شریعتی او را به مقام یک فیلسوف و قهرمان فکری بخشی از جامعه ایرانی اواخر دوره شاه ارتقاء می دهد.

نهایتاً قلع و قمع بی امان اندیشه و صاحبان آن در قرنطینه فکری جمهوری اسلامی و تلاش این نظام در عصر انقلاب انفورماتیک برای، حتی، کنترل امواج هوا و ممنوعیت ارتباطات ماهواره یی، لاقلاً تا آنجا که به شیوخ ادبی این دوره، یعنی حاملین لطامات سانسور دوره قبل، بر می گردد، ادبیاتی می زایاند که گورزاد است.

تری ایگلتون ناقد انگلیسی معاصر، ادبیات بزرگ و جهانی و ماندنی را واجد کیفیتی انقلابی می داند چرا که هر یک به شیوه خود، و در محدوده های تاریخی و جغرافیایی ویژه خود، به دیواره های واقعیت موجود فشار می آورد. تلاش ادبیات دهه های اخیر در جهت معکوس است. در میان دریای متلاطم تحولات عظیم و بیسابقه دو دهه اخیر، هنر ادبیات این دوره آنست که تر نشود و به جای تلاش برای درک و توضیح رویدادهایی چنین غامض و بهت آور از کنارشان بگذرد. آثار نویسنده یی چون دولت آبادی گریز تاریخی از شرایط حال حاضر و فاصله جغرافیایی از کانون وقوع حوادث است. در *اقلیم باد: روزگار سپری شده مردم سالخورده شهر، دنیای مخوف* و غیر قابل درکی است که شخصیت اصلی داستان، ناخواسته به حواشی آن کشیده می شود تا هر چه زودتر از آن بگریزد. در بهترین حالت این ادبیات، چون *رمان زمین سوخته* احمد محمود درباره جنگ و بسیاری داستانهای کوتاه دیگر در مورد حوادث این دوره، به ثبت و ضبط رویدادها قانع است. در هر حال، چنان که از بخش قابل ملاحظه یی از بحثهای کانون نویسندگان برمی آید این ادبیات، ادبیات دست آموز، تمکین و همسویی با وضع موجود است و فراتر از تأمین کاغذ و احقاق حق نویسنده از ناشر به چیزی اعتراض ندارد. گویی به صرف باز تولید خود راضی است. دو دوران طولانی سانسور، نویسندگانی را پرورده است که از حمل باری که تاریخ بر شانها هایشان گذاشته، سر باز می زنند یا عاجزند.

بیش از دویست سال پیش، گوته که حافظ را به جهان غرب معرفی کرد، ادبیات جهانی را به سه مرحله تقسیم می کند: محلی، اجتماعی، و همگانی. نوع اول جامعه را حذف می کند. نوع

دوم وسعت بیشتری دارد، اما در مرزهای ملی متوقف می‌شود. ادبیات نوع سوم به همه بشریت مربوط است. این نظر، گوته را به اینجا می‌رساند که شعر میهن پرستانه یک تناقض لغوی است. چنین به نظر می‌رسد که در دوره حاضر، ما از نوع اول زیاد داریم که اوج آن آثار دولت آبادی و انواع اخیرتر آن کارهایی از قبیل روایت‌های بلند منیرو روانی پور است. ادبیات نوع دوم ادبیات غالب این دوره است، از آل احمد گرفته تا میرصادقی، احمد محمود، و آثار نسل جوانتری که محصول کارگاه‌های قصه نویسی پیش کسوتان نسل پیش چون گلشیری و براهنی است. هر کس در فضاهای آشنای خود، رالیسم اجتماعی پاخورده‌یی را باز تولید می‌کند. در مورد ادبیات نوع سوم ما با جوی عمومی رو به رو هستیم که نسبت به گذشته خود و افق‌های جهانی آن توأب است. در *سازره/حتجاب* گلشیری انحطاط تصویر می‌شود تا نقد شود، در حالی که گلشیری دوره اخیر، از فضایی که تصویر می‌کند دیگر فاصله‌یی ندارد و در آثاری چون *در ولایت هوا* و به خصوص در کار ضعیفی چون *آینه‌های دربار خود را دور می‌زند* و جز پرداختن به درام دورنی چگونگی خلق اثر، حرفی برای گفتن ندارد. این توأبیت از بینش ادبی دوره قبل و محدود خواستن مرزهای اندیشه و تخیل آدمی به مرزهای قراردادی کشوری، در اظهار نظرهای ادبی نویسندگان این دوره تا آنجا پیش می‌رود که هدایت به خاطر بومی بودن فرم آثارش زیر سؤال می‌رود.

مجموعه این شرایط ذهنیت ادبی این دوره را در پرداختن به شخصیت‌های زن رقم می‌زند. در شرایطی اجتماعی که زنان ایران در خیابانهای شهرهای کشور درگیر جنگ و گریز دایمی با متولیان حجاب اسلامی اند، معادل های گلین خانم زائر کربلا در «طلب آموزش» هدایت که کودکان نوزاد هوویش و بعد خود او را به دست خود کشته است، یعنی یکی از مخوف ترین شخصیت های ادبیات فارسی معاصر، در آثار بسیاری از نویسندگان این دوره، مثلاً در *رازهای سرزمین من* رضا براهنی به عنوان شخصیهای بی آزار، و حتی مثبت، مردمی، و محبوب سر درمی آورند. نویسنده که در دوران حاکمیت جمهوری اسلامی کشف کرده است که حکومت شاه منحط بوده است پاسخ به این انحطاط را در روح ملی آذری زبانان و سمبل «گرگ اجنبی کش» که سر مستشار امریکایی را از تنش جدا می‌کند، تصویر کرده است. مظهر فساد پهلوی یک ارتشی شاهی عالیرتبه است که از گماشته هایش استفاده جنسی می‌کند و زنش راه که انسانیت اش جز «زبیا» بودن از خاصیت و پیچیدگی دیگری برخوردار نیست به امریکایی ها قرض می‌دهد.

همین زن معبود شخصیت مثبت داستان، یک سرهنگ تریاکی عاشق مسلک است که نامه های عاشقانه اش به این همسر سابق، یعنی تصویر نویسنده از کمال رابطه عاشقانه، یکی از رقت بارترین فصول این اپرای صابونی پر زد و خورد و پر کشت و کشتار را تشکیل می‌دهد. زنانی از نوع همسر چادری و روگیر حاج آقای *رازهای سرزمین من*، تکرارترین تیپهای زن ادبیات این دوره اند، اما کلیشه سازی و سطحی پردازی نرم ادبیات این دوره، حتی در آثاری با ادعاهای مدرنتر از قبیل رمانهای اسماعیل فصیح، *ثریا دراعما* (با سمبلیسم ثریا به عنوان شرایط احتضار جامعه ایران و اشاراتی به نسل گمشده فیتز جرالند و همینگوی) و *زمستان ۶۲* (با گرتنه

برداری از موضوع فیلم *کازابلانکا* است. زندهای این رمانها موجوداتی انتزاعی، *سالتی ماتس لیزه* شده و فاقد تغییر و تحولند. در *سهمونی مردگان* معروفی که در مناسبات شخصیت‌های مرد داستان شباهتهایی با *خشم و هیاهوی* فالکنر دارد، دختری که شخصیت مثبت و قربانی داستان با او رابطه جنسی دارد ارمنی است و داستان هرگز لازم نمی‌داند توضیح دهد که درد مرد در رها کردن او چیست.

استثنای چشمگیر ازین نظر البته *رمان طوبی و معنای شب شهرنوش* پارسی پور است که هر چند، چنانکه در نقد *ارزنده نجف دریا بندری* از آن منعکس است در پایان دچار عدم تجانس با موضوع اصلی خود می‌شود، تصویر صد سال تنهایی زن ایرانی در شخصیت طوبی است. رمان قدیمتر و تازه چاپ *ماجرای ساده و کوچک روح درخت* نیز، با اینکه از کلیشه اندیشیهای سیاسی اواخر دوره شاه در شخصیت حسین در این رمان آزاد نیست، اما پرداخت عمیق و صادقانه شهرنوش را در مورد دو شخصیت زن این داستان نشان می‌دهد. با این همه تأثیرات تلاش دولت اسلامی را برای درهم شکستن روح این نویسنده ناسازگار، که کتاب *خاطرات زنان* او گواه آنست، در آثار بعدی او می‌توان دید: داستان «زیبا بودیم» در *گنجینه زنان* به جای فراتر رفتن از سطح، بیان *نوستالژی* گذشته‌ای غیر واقعی است.



پیش بینی درباره آینده این ادبیات را به مریم هوله شاعر بسیار جوان این دوره محول می‌کنم که می‌گوید:
«این خاک خائن است / از خون اگر مرگ نروید / اینجا جنگل صدا می‌شود.»

* سخنرانی خانم در آگاهی است در میز گرد «ادبیات زنان». این میز گرد بخشی از برنامه‌های کنفرانس بین المللی بنیاد پژوهش‌های زنان ایران بود که روز ۱۸ ژوئن ۲۰۰۰ در دانشگاه برکلی کالیفرنیا شمالی انجام شد. خانم در آگاهی، پس از به رشته تحریر در آوردن این گفتار، آن را نه به عنوان یک مقاله بلکه به مثابه مقدمه‌ای که می‌تواند آغازگر بحثی مبسوط باشد در اختیار نشریه گذاشته‌اند و ما نیز آن را زیر نظر نکته بین خوانندگان قرار داده‌ایم.

چشم انداز آینده وضعیت زنان ایرانی با نگاهی به تجربیات گذشته*

مریم متین دفتری

اول اجازه بدهید بگویم موضوع صحبت انتخابیم، با ابعاد چندگانه اش، کار دشواری را پیش رویم گذاشته، چرا که بدون بررسی ژرف از شرایط اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و سیاسی ایران، در قرنی که پشت سر گذاشتیم و دورانی که اکنون سیر می کنیم، بعید بتوان تصویر ا ارائه داد، که بیانگر تحولات آینده در نقش زنان کشورمان باشد. خوشبختانه به یمن کوشش زنان و مردان پژوهشگر، مورخ و نویسنده ایرانی، در ۲۱ سالی که از استقرار استبداد مذهبی می گذرد، گوشه ها و زوایایی از دلایل عقب نگه داشته شدن زنان ایرانی از کاروان تمدن از یک سو و از سوی دیگر مبارزه زنان آگاه جامعه برای آزادی و مساوات بررسی شده است. به پشتوانه این پژوهشها و دستاوردها، با بازگشت به تجربیات زنان آگاه و پیشگام در سیر تاریخ معاصر، می خواهیم به نکاتی اشاره کنم که همواره باعث شده اند، تشکلهای زنان در ایران دوام و قوام نیابند و نتوانند به عنوان نیرویی قدرتمند تحولات جامعه را به سود تثبیت حقوق تفکیک ناپذیر زنان پیش ببرند.

در تاریخ معاصر، هرگاه زنان ایرانی به حرکت در آمده اند، به نسبت شرایط اجتماعی، از بستری مناسب در جامعه ایران برخوردار شده اند. در جنبش مشروطیت که بسیاری از زنان آگاه و جسور بر علیه حکومت قیام کرده بر استقلال ایران و مشروطه خواهی پای فشردند، از استقبال و تحسین آزادیخواهان بهره مند شده اند. و در پی آن، گروهی از زنان روشنفکر که علاوه بر طرفداری از جنبش ملی، آزادی و تحصیل زنان را هدف قرار داده بودند، علی رغم تمام موانع و انسدادهای سنتی و فقهاتی، راه پیشرفت را بر خود گشوده اند. اما این دو جریان - یعنی راه بندهای اجتماعی و حرکت حق طلبانه زنان، دقیقتر بگویم، حضور اجتماعی زنان - در رابطه ای که بعضاً علت و معلولی است، در نوسانات داریم، به نفع جنبش زنان نچرخیده اند. برای همه روشن است که اگر خمینی و همفکرانش نتوانستند حق رای دادن و حق انتخاب شدن را از زنان سلب کنند، به دلیل حضور گسترده و وزن سیاسی آنها در تظاهرات و حوادث دوره انقلاب بود. اما در غیاب حرکتی گسترده، در دفاع از حقوق، در قالب سازمانهای مستقل زنان، که به عنوان اهرم فشار بتوانند حکومت تبعیض گذار و کوتاه بیسن را وادار به عقب نشینی کنند، جمهوری اسلامی همان حقوق نیم بند عرفی اما کسب شده را از زنان به غارت برد.

در خلاء ناشی از نبودن سازمانهای مستقل زنان، رژیم جمهوری اسلامی توانست با سامان دادن تشکلهای وابسته به حکومت و استفادهٔ ابزاری از زنان مذهبی، نیروی پشت جبههٔ ولایت مطلقهٔ فقیه و ملاً پشت جبههٔ جنگ ویرانگر ۸ ساله را سازمان دهد؛ طیف وسیعی از جامعه را در جستجوی هویت اسلامی از دست رفته برانگیزاند؛ و با چنین اهرم فشار دست آموز و هول انگیزی، زنان را که در جامعه حضوری ملموس یافته بودند، بار دیگر در حصار قوانین و مقررات شرعی محبوس و محدود کند؛ و طیف لایبیک و دگر اندیش طالب آزادی و دموکراسی را به عقب براند.

در رویا رویی با این طوفان سهمگین، بخش وسیع دگراندیشان جامعه، از زن و مرد، با استمرار، به مقاومتی فرهنگی پرداخته است، تا جایی که امروز نظامی که با «نه یک کلمه کم و نه یک کلمه زیاد» جمهوری اسلامی را با ایجاد توهم و رأی اکثریت و تفرعن بر ملت تحمیل کرد، بقای خود را در تغییر ظاهر و تمسک جستن به همان فرهنگی یافته است که طی ۲۱ سال اخیر کوشید از ضمیر مردم ایران پاک کند.

درست است که این رویارویی فرهنگی در ایران، امر جدیدی نیست اما سابقهٔ ایجاد خصومت میان مذهبی و غیر مذهبی هرگز آن طور که خمینی در پیله پروراند و چون تاری بر جمیع زوایای تاریخ مملکت تنیده نبوده است. البته ریشهٔ این خصومت به اوج رسیده را می توان در استبدادی جستجو کرد که پس از انقلاب مشروطیت بر مردم حاکم شد. شاید اگر دیکتاتوری دو شاه پهلوی امان داده بود و از مشروطیت به این سو دو طیف سنت گرا و تجدد خواه جامعه در مقابله و اصطکاک اجتناب ناپذیر، در سیر تحولی دموکراتیک و سازنده قرار می گرفتند، ملت ایران نزدیک به یکصد سال بعد با چند پارگی و برخوردهای ایدئولوژیک خشن و خانمان برانداز مذهبی و غیرمذهبی رو به رو نمی شد، و انگیزه و ارادهٔ حرکتی که در زنان برای تغییر سرنوشتشان وجود داشت جامعه را چند گامی به پیش می برد و آتش این خصومت دامن پیشروی زنان را نمی گرفت.

در مبارزات قبل از انقلاب بهمن ۵۷ نیز زنان آزادیخواه ایرانی سهم به سزایی داشتند و نقش پنهان و آشکار آنها انکار ناپذیر بوده است! پس چرا علی رغم چنین سابقه ای از حضور و حرکت در صحنهٔ مقاومت، هر گاه به مرحلهٔ کسب حقوق رسیده اند با آن مخالفت شده و به مانع برخوردند؟

اگر پس از مشروطیت در فضای سنتی جامعه که آموزش و تحصیل دختران به عنوان حرکتی پیشتاز و جدید با مخالفت روحانیون مرتجع و تهاجم طلاب حوزهٔ آنها (گروههای فشار آن روز) رو به رو می شد و موضوع برابری حقوق زن و مرد به مقتضای زمان با اشکال فراوان مواجه بود، در این زمان که زنان به هر صورت نیم دیگر فعال جامعه اند و همراه با ادارهٔ خانه و خانواده برای کمک به هزینهٔ زندگی، به کار به حساب آمده و به حساب نیامده مشغولند و اگر یک روز دست از کار بکشند چرخ زندگی از گردش باز خواهد ماند، چرا لایحه ای از مجلس پنجم اسلامی میگذرد که «دفاع خارج از موازین شرعی و قانونی از حقوق آنان [یعنی زنان] توسط مطبوعات» را ممنوع اعلام می کند؟ ممکن است استدلال شود که این قانون توسط

برخی از زنان نماینده مجلس تدوین شده، که درست است، حتی در جریان تصویب این طرح یکی از دو پیشنهاد دهنده طرح تهدید کرد «اگر کسانی هستند که با دیه، با مسائل اساسی اسلام، با شهادت، با ارث، با آن چه در قرآن مکرم ما آمده است به بهانه حقوق زنان مخالفت می کنند، ما با اینها خودمان مقابله می کنیم!» و دیگری «دلسوزان، نظام اسلامی» را به مبارزه با تهاجم فرهنگی و بستن مطبوعاتی که تصویر زن را منعکس می کنند فرا می خواند و می گوید «بیبیام با زیر بناهای فرهنگی مقابله کنیم!»

این نمونه، شاهد روشنی است که در فقدان نیروی سازمانیافته زنان، استبداد مردسالار بی کار نمی نشیند، به پرورش سخنگویان و زنان نماینده ای می پردازد که مدافع منافع قدرت حاکم باشند و نه منافع زنان.

خلاصه کنم، مردسالاری؛ موازین شرعی؛ و استبداد حکومتی؛ سه رشته زنجیر در هم تافته، از تبدیل شدن زنان به نیرویی سرنوشت ساز در عرصه اجتماع، سیاست و اقتصاد، بیمناکند و تا آن جا که زورشان رسیده راه را بر تشکل مستقل زنان بسته اند.

اگر به پیشینهٔ مراودات و مناسبات زنان ایرانی برگردیم می بینیم، برخی از زنانی که در مشروطیت به تأسیس مدارس دخترانه همت گماشتند؛ انجمن زنان و نشریات زنان را تأسیس کردند؛ وضعیت تبعیض آمیز و مظلومانهٔ زنان ایران را به باد انتقاد گرفتند؛ در خانواده های مسلمانی عالم به دین رشد کرده بودند که با اصول استدلال عقلی، مسائل مذهبی را مورد سوال قرار می دادند و از تحصیل و روشن شدن اذهان دختران هراسی به دل نداشتند. امروز که چشم انداز جدیدی از حرکت اجتماعی زنان پیش روی ماست، بررسی تجربیات این زنان پیشتاز-کوشندگان راه آزادی زن ایرانی - که گاه با پیروزی و گاه با ناکامی رو به رو شده است، می تواند راه گشا باشد.

بانوی نمونه ای که خاطره ای دور اما مشخص از او در ذهنم به جای مانده، خانم صدیقه دولت آبادی است. با آن عینک قاب مشکی که برای خواندن بر چشم می زد، از دید کودکان ما مسن و جا افتاده می آمد. با وجودی که لاغر نبود، تند و فرزند حرکت می کرد. هر بار به خانهٔ مادر بزرگ می آمد، دخترها را، که در خانهٔ بزرگ آن روزگار جمع بودند و برخی به کلاسهای کانون بانوان می رفتند، صدا می زد. با احترام دورش را می گرفتند تا چشمان مهربانش همه را با نگاهی مساوی در برگرد. توجهش به دختران نوجوانی بود که پا به عرصهٔ اجتماع می گذاشتند. روزی را به خاطر دارم که به محض ورود، خواست طاهره را خبر کنند تا انشای خوبی را که همان روز در کلاس کانون بانوان نوشته بود برای مادر بزرگ و بقیه بخواند. چون طاهره را خیلی دوست داشتیم، لحن ادبی و انشایی نوشته، که به ذهن کودکان ام سنگین بود، آن چنان به دلم نشست که هنوز صدایش در گوشم مانده است، انشاء دربارهٔ دختری بود که دست به گریبان با کمبودهای مادی، در مسیر ناملایمات زندگی قرار می گیرد.

سالها بعد دریافتم که خانم صدیقه دولت آبادی از پیشگامان جنبش زنان ایران و در شمار زنان کوشنده و فرهیختهٔ زمان خود بوده است. او که دختر حاج میرزا هادی دولت آبادی، مجتهد دولت آباد اصفهان و خواهر حاج میرزا یحیی دولت آبادی یکی از آزادیخواهان نامدار زمان

مشروطیت بود، در زمستان سال ۱۲۸۵ خورشیدی (۱۹۰۷) به «انجمن حریت نسوان» پیوست که به همت جمعی از زنان روشنفکر در تهران جهت دستیابی به حقوق اجتماعی و سیاسی زنان تشکیل شد. در این انجمن زنان می توانستند با مردان خانواده حضور یابند؛ سنت جداسازی زنان از مردان را بشکنند؛ و با اعتماد به نفس در حضور مردان به بحث و فحص بپردازند. دیری نپایید که این انجمن با فشار و حمله قشریون منحل شد. اما اعضای آن دست از کوشش نشستند و با همکاری و همت جمعی بیشتر از زنان خانواده های مشروطه خواه، از جمله آغابیکم دختر شیخ هادی نجم آبادی، وابستگان ملک المتکلمین و خانواده تنکابنی، «انجمن مخدرات وطن» را در سال ۱۲۸۹ (۱۹۱۰) پایه گذاری کردند و خواسته هایشان را گسترش دادند. از استقلال میهن دفاع کردند؛ با گرفتن وام از کشورهای خارجی مخالفت کردند؛ مصرف کالاهای ساخت وطن را تبلیغ کردند و در مخالفت با التیماتوم روس و انگلیس، جمع عظیمی زن کفن پوش را برای اعتراض جلوی مجلس بردند و با سخنانی پر شور از مجلسیان خواستند که مقاومت کنند. آنها همچنین مدرسه ای شبانه روزی برای دختران خانواده های کم درآمد، دایر کردند.

صدیقه دولت آبادی در اصفهان هم بیکار ننشست. در ۱۲۹۶ خورشیدی (۱۹۱۷) دبستانی به نام «مکتبخانه شریعیات» برای دختران احداث کرد و یکسال بعد انجمنی به نام «شرکت خواتین اصفهان». سپس مدرسه دخترانه «الم المدارس» را با کمک مهرتاج درخشان، برای دختران بی بضاعت بنیان گذاشت که چند ماه بعد زیر فشار مرتجعین از طرف وزارت معارف بسته شد. در سال ۱۲۹۸ خورشیدی (۱۹۱۹) روزنامه *زنان زنان* به مدیریت او در اصفهان انتشار یافت. در همان ماههای اول انتشار روزنامه، صدیقه دولت آبادی در مقاله ای به حجاب به عنوان ابزار محدودیت زنان اشاره کرد و پرسید «چرا زنان روستایی مجاز هستند بدون حجاب باشند و از آزادی بیشتری برخوردارند؟» این نشریه پس از دو سال با درج مقاله ای درباره قرارداد ۱۹۱۹ و تئوسق الدوله که ایران را تحت الحمایه بریتانیا می نمود، از طرف شهربانی تعطیل شد. در این روزنامه از جمله در مقاله ای تحت عنوان «زنده باد قلم» و «حق با آزادیست» از آزادی مطبوعات، انجام انتخابات که معوق مانده بود و حق رأی برای زنان دفاع می شد.

با بسته شدن روزنامه، او به تهران رفت و شرکت «آزمایش بانوان» را با هدف فروش امتعه ملی و توسعه صنایع داخلی تأسیس کرد. در سال ۱۳۰۱ (۱۹۲۲) برای تحصیل در رشته تعلیم و تربیت به اروپا رفت و سال ۱۳۰۷ (۱۹۲۷) به ایران بازگشت. در وزارت معارف به سمت بازرس مدارس دخترانه استخدام شد و بدون حجاب پشت میز کارش نشست و ظاهراً اولین کارمند زن عالی رتبه دولت بود که در عمل این الزام اجتماعی را در محیط کار بی اثر کرد.

با این نمونه و زمینه ای که به طور کلی برای کشف حجاب در میان کسانی که در مدارس جدید تحصیل کرده بودند و خانواده های منورالفکر پیدا شده بود و با نگاه به نشریات متعدد زنان آن دوره، که اولین آن در ۱۲۸۹ (۱۹۱۰) به همت خانم دکتر کحال انتشار یافت و بررسی انجمنهای زنان، می شود نتیجه گرفت که اراده رها شدن از قید حجاب، در میان زنان روشنفکر و پیشرو جامعه قبل از ۱۷ دی ۱۳۱۴ وجود داشت. از کاربرد زور در برداشتن چادر از سر زنان معتقد به حجاب خاطره خوشی در اذهان نماند، اما در مقابل تهدید و تکفیر آخوند و مراجع

مرتجع، بسیاری از برداشتن چادر و چاقچور، پیچه، روبنده و نقاب و مدرنیزه کردن جامعه توسط رضا شاه استقبال کردند و از گسترش مدارس دولتی دخترانه، هنرستان دختران و باز شدن دانشگاه به روی زنان خوشنود بودند. چرا که با حمایت دولت در پی سالها کوشش و زحمت و تحمل آزار و توهین و تهدید و در بدری، به یکی از مهمترین خواستههای خود که آموزش دختران بود، نیز دست یافتند. اما غافل از این که در دام دیکتاتوری آهنین و نظامی، گرفتار گشته اند. سردار سپه به محض این که میخ قدرت را به زمین کوبید و با رأی مجلس مؤسسان در سال ۱۳۰۴ به سلطنت رسید، حاضر به تحمل جوامع و انجمنهای مستقل نبود. این برخورد، تنها محدود به احزاب و جوامع سیاسی نمی شد تالی فاسدش ممانعت از توسعه و تحول دموکراسی و جامعه مدنی در بخش عمده ایران قرن بیستم بود.

با وجود شواهد روشن از بین بردن آثار دموکراسی، بسیاری از تجددطلبان به این فکر بودند که می توان برنامه های اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی را با وجود «امنیت» و دولت مرکزی مقتدر، از آرزو به فعل تبدیل نمود. با این اعتقاد وارد کارهای دولتی شدند و نتیجه تلاش و کوشش و مدیریت آنها به حساب رضا شاه گذاشته شد. اگر به عمق قضیه بنگریم، برنامه هایی که مستقیماً تحت نظارت خود رضا شاه انجام می شد و همین کشف حجاب اجباری از مسیر درستی نگذشت و در نتیجه تغییری بنیادی در جامعه بوجود نیاورد.

دکتر مصدق یکی از مشروطه خواهانی که به این دام نیافتاد و حاضر به همکاری با رضا شاه نشد، پس از شهریور ۲۰ در مجلس چهاردهم به عنوان نماینده اول تهران، حاصل این ترقیات را چنین ارزیابی می کند:

«دیکتاتور با پول ما و به ضرر ما راه آهن کشید و ۲۰ سال برای متفقین امروز ما [یعنی انگلیس و روس] تدارک مهمات دید... برای بقای خود قوانین ظالمانه وضع نمود... کاروان معرفت به اروپا فرستاد، نخبه آنها را ناتوان و معدوم کرد... و در تقابل با زور و توسری اضافه کرد: «اگر به تدریج که دختران از مدارس خارج می شدند حجاب رفع می شد، چه می شد. رفع حجاب از زنان پیر بی تدبیر چه نفعی برای ما داشت. اگر موجب ارتقاء ملل حکومت استبدادست، دولت انگلیس و آمریکا روی چه اصل حائز این مقام شدند. اگر رژیم دیکتاتوری سبب ترقی ملل بود چرا دول محور [مقصود نازیسم آلمان در جنگ دوم جهانی است] از بین می روند. هیچ ملتی در سایه استبداد به جایی نرسید.»

«سالها لازم است که به عکس العمل دوره ۲۰ ساله خاتمه داده شود. دیکتاتور شبیه به پدربست که اولاد خود را از محیط عمل و کار دور کند و پس از مرگ خود، اولادی بی تجربه و بی عمل بگذارد... یا باید گفت که حکومت ملی است و تمام مردم باید غمخوار جامعه و در مقدرات آن شرکت نمایند، در این صورت منجی و پیشوا مورد ندارد.»

رضا شاه با محمل ایجاد امنیت و تمرکز قدرت و تقویت حکومت مرکزی، خزکتهای اجتماعی و سیاسی را متوقف ساخت؛ احزاب، انجمنها و اجتماعات سیاسی راه سرکوب کرد و نهادهای صنفی را تعطیل نمود. انجمنهای زنان راه، چه وابسته به احزاب و چه مستقل که

تعدادشان نسبت به جمعیت کشور قابل ملاحظه بود، از میان برداشت، یا عملاً به پژمردگی و انفعال کشاند.

نشریات متعدد زنان در شهرها تعطیل شدند، *عالم نساوان* به انتشار خود خاتمه داد. صدای دختران/ایران خاموش شد. در سال ۱۳۱۰ شهناز آزاد نویسنده *جهان زنان* زندانی شد. جمیله صدیقی مؤسس مجله *نویید زنان* و شوکت روستا هر دو از اعضای انجمن پیک سعادت نساوان که با دیدگاههای مارکسیستی در رشت تأسیس شده بود هر یک به ۴ سال زندان محکوم شدند. «جمعیت نساوان وطنخواه» که یکی از فعالترین و سازمانیافته ترین انجمنهای آن دوران بود و در سال ۱۳۰۲ (۱۹۲۳) به همت محترم اسکندری، تأسیس شده بود، به فعالیت محدود ادامه داد. با آن که بسیاری از زنان مبارز و نویسنده نامدار از جمله خانم دولت آبادی در نشریه *نساوان وطنخواه* قلم زدند و با آن که این انجمن در روز ۶ آذر ۱۳۱۱ (۱۹۳۲) میزبان «کنگره نساوان شرق» در تهران شد، نتوانست معرف آرزوها و خواستههای اکثریت زنان ایرانی باشد و شالوده قابل اتکایی برای نهضت زنان ایران بریزد و در مقابل آمریت دیکتاتور مقاومت کند. و ۱۲ سال پس از مرگ محترم اسکندری در سال ۱۳۱۶ تعطیل شد.

از شما چه پنهان در جستجوی آخر و عاقبت سایر انجمنها، و چگونگی تعطیل آنها به هر دری زدم، به جایی نرسیدم. در سه جلد کتاب خواندنی «یادها و نوشته هایی درباره صدیقه دولت آبادی» به کوشش مهدخت صنعتی و افسانه نجم آبادی از قول خانم دولت آبادی آمده است که در اواخر ۱۳۲۶، فردی شبانه از پشت بام وارد کانون بانوان شد و کتاب خانه کانون را به آتش کشید و از جمله اسناد ارزنده ای که نابوده شده، یادداشتهای ایشان بوده است. شاید می شد از لا به لای این یادداشتهای آگاهی و اطلاعات بیشتری نسبت به سرنوشت سازمانهای زنان یافت.

ببینیم پس از بسته شدن انجمنها و تعطیل مطبوعات در دوران رضا شاه، صدیقه دولت آبادی به چه سیاستی رضایت داد و این انتخاب، راه به کجا برد. خانم دولت آبادی که تحصیل و استقلال اقتصادی زنان را تنها راهی از اسارت سنت و خرافات می دانست، ریاست کانون بانوان را که با بودجه دولت تأسیس شده بود، پذیرفت و از دخالت در امور سیاسی و مذهبی محروم شد. این بدعتی شد که سازماندهی زنان در کنترل دولت قرار گیرد و نتواند از چارچوب منویات حکومت پا را فراتر بگذارد.

با آن که فعالیتها و اقدامات زنان مترقی در گوشه و کنار کشور بی اثر نماند و شرکت روز افزون آنها در کارهای اجتماعی، تغییراتی در وضعیت زنان با حمایت دولت به وجود آورد، در آن دوره آنها نه به حق رای دست یافتند و نه در حوزه خانواده از چارچوب قوانین شرعی خلاص شدند جز در مواردی از جمله تعیین حداقل سن ازدواج و ثبت ازدواج و طلاق.

صدیقه دولت آبادی تا واپسین لحظات زندگی، سال ۱۳۳۰، به اداره و توسعه کانون بانوان دلبسته ماند. بنابر نوشته مهدخت صنعتی، نوه خواهر صدیقه دولت آبادی، او در کانون کلاس اکابر برای زنان، دبستان و دبیرستان و کلاس خیاطی، کلاس تربیت مادر، کلینیکهای پزشکی برای بالا بردن سطح بهداشت زنان دایر نمود. دانش آموزان را در زمینه های مختلف حتی نمایشنامه نویسی، بازیگری تأثر، نوازندگی و ورزش تشویق می کرد و بالاخره چشم اندازش

برای شاگردان عملی شد و متأسفانه عمرش وفا نکرد که ببیند، تعدادی از فارغ التحصیلان کانون به دانشگاه راه یافتند.

بعد از سقوط رضا شاه و اشغال ایران توسط متفقین، به قول یکی از تصنیف سازان زمان — که کم نبودند — «ترق و تورقی شد در بیستم شهریور، مرغ آزادی زد پر» آزادیخواهان این واقعه را به فال نیک گرفتند و دورانی را که پیش روی داشتند، با الهام از دوره های مختلف سیاسی در فرانسه، پس از انقلاب کبیر، مشروطه سوم نامیدند.

در این دوران از جمله دو اتفاق مهم رویداد. اول این که زنانی که به اجبار کشف حجاب شده بودند به چادر و روسری بازگشتند و در ملاء عام ظاهر شدند. دوم این که زنان تجدّد طلب در مقابل امریه حاج آقا حسین قمی مرجع تقلید عام مقاومت کردند، و بی حجاب ماندند. کم کم به سازماندهی و تجدید انجمنهایی پرداختند و نشریاتی منتشر کردند.

دو حرکت عمده نیز شکل گرفت. حزب توده تشکیل شد و در کنار سایر بخشهای تشکیلاتی خود در سال ۱۳۲۳ بنابر توصیه کمیته مرکزی «تشکیلات زنان» ایجاد کرد. چند سال بعد این تشکیلات پس از غیرقانونی شدن حزب توده به عنوان یکی از سازمانهای جنبی این حزب تحت عنوان «تشکیلات دموکراتیک زنان» به فعالیت خود ادامه داد. در مقابلش چند جمعیت مستقل زنان از جمله «جمعیت زنان ایران» در سال ۱۳۲۱، «حزب زنان ایران» در همان سال و چندی بعد «جمعیت راه نو» تشکیل شد و در سال ۱۳۲۵ «حزب زنان ایران» به شورای ملی زنان تبدیل شد و برخی انجمنهای مستقل زنان را در بر گرفت.

این دو جریان یعنی تشکیلات زنان حزب توده و شورای ملی زنان و نشریات مستقل زنان که منتشر می شدند، فعالیت برای دریافت حقوق سیاسی، یعنی حق رأی و انتخاب شدن را در سرلوحه هدفهای خود قرار دادند.

با شروع نهضت ملی، علاوه بر اجرای قانون ملی شدن صنعت نفت، دکتر مصدق اصلاح قانون انتخابات را در برنامه دولت خود قرار داد. اجرای این بخش از برنامه دولت تا پس از ۳۰ تیر ۱۳۳۱ معوق ماند اما خلاصه بگویم روز ۱۷ شهریور ۱۳۳۰ در اجرای ماده ۱۳ قانون کار، دولت آیین نامه مربوط به طرز انتخاب نمایندگان کارگران و کارفرمایان را در کمیسیون سازش و شورای توافق، تدوین کرد و در تصویب نامه مربوط به آن با ذکر «اعم از زن و مرد» حق فعالیت صنفی و حق انتخاب کردن و انتخاب شدن زنان را در این شوراها برای اولین بار رسمیت داد. روز ۱۱ آبان ۱۳۳۱ دکتر مصدق به موجب قانون اختیارات خود، با تصویب لایحه قانونی شهرداری در انتخابات انجمنهای شهر و انجمنهای قصبه، برای زنان حق رأی و انتخاب شدن منظور نمود.

بدین ترتیب برای اولین بار در ایران با وجود تهدیدات فدائیان اسلام و دیگر گروههای ارجعایی مانند هیأت قائمیه که خواستار جلوگیری از شرکت زنان در فعالیتهای اجتماعی بودند، مقدمات رفع تبعیض سیاسی از زنان فراهم شد. هیأت قائمیه تحت عنوان «ناقوس خطر - اتمام حجت» به تاریخ «ماه صفر ۱۳۷۲ قمری» مصدق را تهدید و به کاشانی به علت سکوت در مقابل بدعتها، هشدار داد.

قانون شهرداریها موقعی تصویب شد که مقوله نامه حقوق سیاسی زنان در دستور کار ملل متحد قرار داشت و یکماه بعد در روز ۲۹ آذر ۱۳۳۱ (۱۹۵۲) به تصویب مجمع عمومی رسید. این سند در اجرای اصل برابری زن و مرد، در منشور ملل متحد، شامل تفویض حق رأی در هر گونه انتخابات، حق انتخاب شدن، حق تصدی تمام مشاغل و مناصب عمومی است.

روز اول دی ۱۳۳۱ در اجرای برنامه دولت، مصدق لایحه اصلاح بخشی از قانون انتخابات را در معرض افکار عمومی قرار داد و از علاقمندان به آزادی انتخابات درخواست کرد که نظرات خود را ظرف ۱۵ روز به دولت اعلام دارند. «جمعیت زنان پیشرو» به رهبری خانم صبیحه گنجه ای، همسر خلیل ملکی، و مدیر مجله پیشرو با انتشار اعلامیه ای تأکید کرد:

«زنان ایران در مبارزات ملت ایران در حدود امکانهایی موجود و فرصتهایی که در دست بوده و در همه جا، دوش به دوش مردان علیه استعمارگران به مبارزه برخاستند. انتظار زنان از دولت دکتر مصدق این است که از محرومیتهای قبلی آنان کاسته شود و رسوم کهن برکنار گردد» و در این اعلامیه خواستند که، با تجدید نظر در لایحه انتخاباتی که در معرض افکار عمومی گذاشته شده است «زنان را از حقوق و مزایای طبیعی برخوردار سازند.»

همزمان صدیقه دولت آبادی که بعدها در جریان محاصره اقتصادی، با تلاشی یادماندنی به تسویق خرید اوراق قرضه ملی برای کمک به دولت همت گماشت، طی نامه ای خصوصی با لحنی آمرانه و در عین حال با تفاهم با مشکلات روز افزون دولت به دکتر مصدق نوشت:

«جازه می خواهم در خصوص قانون انتخابات و موضوع محرومی زنان از حضورتان محرمانه استفسار کنم. آیا عقیده شخص حضرت عالی این است که زنان امروز در مقابل قانون دوره اول مشروطیت پست تر و محدودتر در انظار بیگانگان باید معرفی شوند؟ چنانچه بفرمایید بلی و صلاح مملکت چنین است. بنده اطاعت نموده، متجاوز از ۲۰۰۰ زنی که در حوزه این جانب هستند، با منت آنها را به نام مصلحت وقت ساکت نگاه می دارم. اما به حقی که از نیم قرن پیش در سه مرحله به زنان داده اند توجه فرمایید...»

در ادامه خانم دولت آبادی با طنز، به حقی که به زنان طی ۵۰ سال داده نشده و در قانون انتخابات «طایفه نسوان را» در ردیف محجورین، ورشکستگان به تقصیر و غیره از حق تعیین سرنوشت محروم کرده اند اشاره می کند و در خاتمه نامه می نویسد:

«گر جسارتی شده بپوش می خواهم با نهایت بی صبری منتظر جوابم، چون روز یکشنبه جمعی از بانوان، بنده را مورد ملامت، بلکه تهدید نموده و شاید تکه‌های رسته امور کانون بعد از این خالی از اشکال نباشد، مجبورم به ایشان جواب قانع کننده بدهم.»

از جواب دکتر مصدق به خانم دولت آبادی بی اطلاع ولی می دانم که نظرات موافق و مخالف شرکت زنان در انتخابات، طی یک سلسله اعلامیه، مصاحبه مطبوعاتی، اظهار نظر جمعیت‌های سیاسی و شخصیت‌های مختلف در آن چند روز ارائه شد. از رهبران جبهه ملی، چون دکتر شایگان و محمود نریمان بر رفع تبعیض از زنان پافشار بودند و افکار عمومی و دولت به سود احقاق حق بانوان به چرخش افتاده بود.

اما روز ۱۲ دی به بهانه مخالفت با درخواست زنان، از طرف عوامل نفتی و درباری و روحانیت مرتجع توطئه ای علیه دولت ملی چیده شد. در قم در اجتماع مسجد امام به دعوت بازاریان، جمعی از طلاب که در اطراف صحن بلوا ایجاد کرده بودند، با جمعی از اراذل و اوباش، در مسجد بهم پیوستند و با کشاندن جمعیت به شهر به تخریب چندین مغازه به بهانه توده ای بودن صاحبان آنها پرداختند. جمعی دیگر از طلاب از مدرسه فیضیه به سوی شهر حرکت کردند و به تخریب کتابفروشی برقی پرداخته و در میدان آستانه اجتماع نمودند.

روز بعد نمایندگان سازمانهای زنان، با آیت الله کاشانی به منظور جلب حمایت او و توجیه درخواستهای خود، ملاقات کردند اما اثری نکرد، بلوای قم اوج گرفت، طلاب و اوباش با قصد حمله به فرمانداری در برابر آن اجتماع کردند و بر اثر حمله به مأموران انتظامی و ایجاد زد و خورد، یک دست فروش در این میان کشته شد، و آشوبگران با استفاده از جنازه آن بی گناه بلوا را به اوجی بیشتر رساندند.

دکتر مصدق با ارسال تلگراف به آیت الله بروجردی و اعزام یک هیأت عالی رتبه دولتی به قم به رفع این غائله و توطئه زینباری که علیه نهضت ملی سازماندهی شده بود پرداخت. علی رغم پایان بلوای نفتیها و پادوهایشان با همکاری فدائیان اسلام و آخوندهای وابسته، سیل اعلامیه و تلگراف تحریک آمیز از جانب «علمای اعلام»، «هیأت‌های علمیه»، «طلاب مجروح علوم دینی قم»، فدائیان اسلام و دیگران سرازیر شد. غائله ای که نزدیک بود به سایر نقاط کشور نیز سرایت کند، علیه احقاق حقوق سیاسی زنان ادامه یافت و بالاخره منجر به مسکوت ماندن لایحه قانونی انتخابات تا موقعی دیگر شد که با کودتای ۲۸ مرداد آن زمان فرا نرسید.

در این میان احزاب و گروههای نهضت ملی در موضع تدافعی قرار گرفتند، حزب توده هم که هر روز به بهانه ای دختران مدارس و دانشگاه را در مقابله با سیاست حکومت ملی به خیابان می کشید، آن روز در این ماجرا ساکت ماند.

به دنبال کودتای ۲۸ مرداد سازمانهای زنان سرنوشتی بهتر از دیکتاتوری قبل از شهریور ۲۰ پیدا نکردند.

«شورای عالی زنان» مرکب از برخی باز مانده های سازمانهای زنان که ادامه حیاتشان منوط به شرکت در این شورا و زیر سایه دربار شده بود تشکیل شد. در اوایل دهه چهل با آن که زمینه برای تجدید فعالیتهای سیاسی به طور محدود پس از مبارزات انتخاباتی و جنبش معلمان و تشکیل جبهه ملی دوم فراهم شد، باز هم تشکل قابل ملاحظه ای از زنان به وجود نیامد. در سال ۱۳۴۱ در آیین نامه ای که دولت علم برای انتخابات دوره بیست یکم در غیاب مجلس تهیه کرد، برای زنان حق انتخاب شدن و انتخاب کردن شناخته شد ولی پس از اعتراض جمعی از علما، از جمله خمینی که پس از مرگ بروجردی ادعای مرجعیت داشت، دولت علم موضوع را منتفی دانست. بنا بر آن چه در «صحیفه نور» هم آمده است، علما شرکت نسوان را در انتخابات بی اعتبار دانستند و تهدید کردند که هر کس صحبت از تساوی زن و مرد بکند اسلام تکلیفش را تعیین کرده است!

اولین و یگانه کنگره جبهه ملی دوم که از ۴ تا ۱۰ دی ماه در تهران پارس تشکیل شد، علی رغم شرکت نمایندگان زنان جبهه در این کنگره، - پروانه فروهر و هما دارابی - [یادشان گرامی باد]، برای زن ایرانی ارمغان مهمی نداشت. کنگره در «منشور» مصوب خود، در قلمرو اجتماعی «ترقی زنان و تثبیت حقوق آنان» را «از اهم هدفها» شناخت و تأکید کرد که «زنان ایران باید سازمانهای لازم را برای پرورش اخلاقی و فکری زن و تقویت مبانی زندگی خانوادگی به وجود آورند و پا به پای پیشرفتهای زنان در سایر کشورها، خاصه کشورهای اسلامی، در راه ترقی و تکامل پیش بروند»، و «در تجدید ساختمان جامعه ایرانی، زنان با رعایت موازین اسلامی، باید دوشادوش مردان، مسؤولیتهای اجتماعی و ملی خود را ایفا نمایند». جبهه ملی دوم هیچ برنامه ای برای حمایت از مبارزه و تلاشهای زنان جهت برابری و حقوق سیاسی - دریافت حق رای و انتخاب شدن - در معارضه با ملایانی که چند هفته قبل موجبات لغو تصویب نامه دولت را فراهم کرده بودند، عنوان نکرد.

در چنین شرایطی که یگانه اپوزیسیون سراسری، حاضر به مایه گذاری و ارائه برنامه ای روشن و لاییک درباره حقوق و تساوی بی قید و شرط تمام شهروندان، خاصه زنان، نشده بود میدان برای بهره برداری و مانور توسط حکومت از نیروی زنان، باز بود. به هر رو با تلاش زنان فعال در همان سازمانهای وابسته به حکومت در سال ۱۳۳۲، زنان به حق رای دست یافتند و در سال ۱۳۴۶ اولین و سپس در سال ۱۳۵۳ دومین قانون حمایت خانواده که گامی موثر به نفع زنان بود به تصویب رسید.

* * *

به این صورت از شهریور ۲۰ به این سو، با افت و خیز استبداد، مبارزه زنان ادامه داشته است. زنان انجمنهای مستقل تأسیس کرده اند ولی پس کودتا با رفتن به زیر چتر حکومت، دستاوردها به مقتضیات دولت بستگی پیدا کرده است؛ به احزاب سیاسی و سازمانهای سیاسی پیوسته اند، کمیته زنان تشکیل داده اند ولی حرکتشان به سیاستهای این تشکلهای محدود شده است؛ سلاح به دست گرفته اند؛ پا به پای مردان جنگیده اند؛ دستگیر شده اند؛ زندانی شده اند؛ شکنجه شده اند؛ اعدام شده اند؛ و صدای رنج دیده شان در جهان منعکس شده است، اما چرا در وطن خود صدای این زنان هنوز غریب مانده است؟ فقدان کدام مجرا، کدام کانال ارتباطی این صدا را از وصل شدن به مرکز شنوایی و در آن دمیدن محروم نگه داشته است؟

خوشبختانه هر چه مستبدین و متحجرین تلاش می کنند راه را بر زنان ببندند، از آن سو زنان، روزنه هایی برای تنفس خود باز می کنند. پس از استقرار جمهوری اسلامی علی رغم تمهیداتی که برای جلوگیری از آموزش عالی دختران و دور نگهداشتن آنان از عرصه فعالیت مفید اجتماعی، صورت گرفت زنان میدان را خالی نکردند، حتی درس خواندن و دانشگاه رفتن به منزله شکلی از مبارزه در آمد، تا زنان اراده خود را به اثبات برسانند، هویت کمال طلبشان را تأیید کنند و منزلتی را که هر لحظه می دیدند هزاران دست در کار متزلزل کردن آن است، قوام ببخشند.

گواهِش این که اکنون زنان بیش از ۵۰٪ دانشجویان دانشگاهها را تشکیل می دهند.